رساله ای در بیدل شناسی
بارتباط معنی یک بیت بیدل



هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد
آدمی پیش از آن کادم شود بوزینه بود

داکتر سید خلیل الله هاشمیان
(سابق استاد پوهنتون کابل)

غزل معروف حضرت بیدل

یک دو دم هنگامهٔ تشویش، مهرکینه بود
هرچه دیدم مهمان خانهٔ آئینه بود
ابتذال باغ امکان رنگ گردیدن نداشت (۱)
هرگلی کامسالم آمد، درنظر پارینه بود
منفعل میشد ز دنیا هوش اگر میداشت خلق
صبر و حنظل در مذاق گاو وخر لوزینه بود (۲)
هیچ شکلی بی هیولاقابل صورت نشد &
آدمی هم پیش ازآن کادم شود بوزینه‌بود ؟ ؟
امتحان اجناس بازار ریامیداد عرض
ریشهادیدیم با قیمت تر از پشمینه بود
هرکجادیدیم صحبت های گرم زاهدان
چون نکاح دختر رز درشب آدینه‌بود (۳)
خاک شدفطرت به‌پستی، لیک مژگان برنداشت
ورنه از ما تابه بام آسمان یک زینه بود
تختهٔ مشق حوادث کرد مارا عاجزی
زخم دندان بیشتر وقف لب زیرینه بود
در جهان بی تمیزی چاره ازتشویش نیست
مابه‌صدجامنقسم گردیم و دل درسینه بود
آرزو ها ماند محو ناز در بزم وصال
پاس ناموس تحیر مهر این گنجینه بود
هرکجارفتیم (بیدل) درد ما پنهان نماند
خرقهٔ درویشی ما لختی از دل پینه بود

---

(۱) گردیدن درین مصراع بمعنی دگرگون شدن است.
(۲) صبربکسر / ب / کلمه عربی ونام نباتی‌است که‌شیرهٔ بسیارتلخ دارد.
(&) علامه ایست بیانگر ندا یا ندائیه .
(؟ ؟) علامه ایست مخصوص سوالیهٔ شکی و تردیدی.
(۳) دخترزر درادبیات دری بمعنی آب انگور و می وشراب بکار رفته است.

اهداء
برای دانشمند محترم جناب
استاد حبیب الله رفیع

رساله ای در بیدل شناسی
بارتباط معنی یک بیت بیدل

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد
آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود

داکتر سید خلیل الله هاشمیان
(سابق استاد پوهنتون کابل)

جولای 2013



مشخصات رساله

اسم رساله: رساله ای در بیدل شناسی بارتباط معنی یک بیت بیدل

تحقیق ونگارش: داکتر سید خلیل الله هاشمیان

ناشر: مجلهٔ آئینهٔ افغانستان

ویرایش ودیزاین: ع، زمانی

تاریخ چاپ : 12جولای 2013

آدرس مجلهٔ آیینهٔ افغانستان:

Afghanistan Mirror
P. O. Box 418
Montclair, CA 91763
Phone (909) 625-8051
E-mail: afghanmirror3@yahoo.com

بسم الله الرحمن الرحیم

قسمت اول

تلاش بیدل شناسان افغان برای معنی یک بیت بیدل

ازمدت هفتاد سال باینطرف بیدل شناسان محترم افغان بالای یک بیت حضرت بیدل تبصره های مختلف نموده واین بیت را بیشتر ازنگاه مذهبی وفلسفی مطرح ساخته اند. ، ولی تا امروز یک معنی "جامع ومانع" وقابل قبول همه، برای این بیت پرهنگامه ارائه نشده ، اینست آن بیت :

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد
آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود

مرحوم استاد صلاح الدین سلجوقی دراثرمعروف شان بعنوان "نقد بیدل" (1343 هش) درزمینه چنین اظهارنظرفرموده اند : « بسیار ها ازمن میپرسند که آیا این بیت با نطریه داروین ارتباطی دارد ؟آری ارتباطی دارد ، ولی کمتر ازدیگراشعاری که درین باره مورد بحث شده است. ارتباط این بیت همان ارتباط لفظ آدمی و بوزینه است ، ولی بسوی ارتقاء وتطور که اساس آن نظریه است ، اشاره ندارد. بیدل درین بیت میگوید ، طوریکه باقی فلاسفه گفته اند: اشیاء عموما درهیولا یعنی در مادهء خود یکی هستند وتنها صورت است که آنها را ازهمدیگرجدا میکند. واز اینرو آدمی قبل از قبول صورت انسانی خود با بوزینه مشترک بود.» (نقد بیدل صفحه 380) .

ملاحظه میفرمایند که مرحوم استاد سلجوقی نه تنها معنی بیت مذکور را توضیح نتوانسته، بلکه درفلسفه پیچیده ودرحالیکه نظرداروین را شخص خودش به پیروی ازفلاسفه پذیرفته ، حضرت بیدل را نیز بپذیرفتن نظرداروین متهم ساخته است.

این بحث درین اواخر درپورتال (افغان - جرمن آنلاین) مطرح شده، در پورتال مذکورریسرچ و تحقیقی خواندم در چهاربخش و 25 صفحه بقلم آقای داکتر سید حمید الله (روغ) بالای بیت مذکورکه موصوف بخاطر علاقمندی با بیدل زحمت زیاد کشیده وچون مسلکاً طبیب میباشد ، مقدم او وسایرجوانان علاقمند به بیدل وفرهنگ وادب دری را باید گرامی شمرد واستقبال نمود. شیوهء تحقیق داکتر روغ که مبتنی برمطالعهء یکعده آثار ونظریات میسربالای همین یک بیت میباشد ونحوهء استنتاج وی از آن نظریات، با آنچه از تصورات خود برآن افزوده است ، با روش تحقیق علمی مطابقت دارد. اما از آنجائیکه شناخت درست از شخص بیدل وجهانبینی او درنزد محقق میسر نشده، و از جانب دیگر با قواعد علوم نحو ومعانی تماس مسلکی نداشته، جهانبینی بیدل را باساس جهانبینی شخص خودش تحلیل نموده واین وضع بمثالی توجیه میشود که مولانای روم تصوریک شخص نابینا را درتاریکی شب از هیکل فیل ارائه کرده است.

ازآنجائیکه داکتر روغ در ریسرچ خود ابیات زیاد بیدل و شاعران دیگر را درج نموده ، من بیت فوق را درمباحث این مقال بنام (بیت بوزینه) می نامم.

داکتر روغ برای دریافت معنی بیت فوق الذکر آنقدرمسایل متنازع فیه رابهم مخلوط کرده که اشخاص کم وارد به بیدل شناسی راه را گم

میکنند تا بکدام اندیشه اتکاء نمایند. بناء لازم می افتد مقدمه ای از لب ولباب ریسرچ مذکور فراهم شود تا خواننده گان محترم این مقال، اولتر به طرز تفکر بیدل شناسان محترمی آشنا شوند که پیرامون بیت فوق اظهار نظر کرده اند.

اقای داکترسید حمید الله روغ نظرات و طرز تعبیر بیدل شناسان محترم ذیل را پیرامون معنی بیت فوق بررسی و اقتباس کرده است: عالیجنابان مرحوم صلاح الدین سلجوقی، مرحوم عبدالحمید اسیر(معروف به قندی آغا) - محمد ابراهیم زرغون - عبیدالله صافی - امین واحد - سمیر سکندر - شکیب سالک - سید علی اکبری - سلطان فانوس - داکتر حبیب الله حبیب - احمد شاه مبارک - شکرالله شیون - قدیر حبیب. ازجمله ذوات فوق الذکر هاشمیان با سه نفر مستقیم یا غیر مستقیم تماس و شناخت داشته است: مرحوم استاد سلجوقی - مرحوم قندی آغا - و داکتر اسدالله حبیب.

محقق مذکور ازقول بیدل شناس محترم آقای زرغون مینویسد که درنزد او « هدف از بوزینه (بو + زینه) مشتق عربی که (بو یا ابو) درعربی برای اسم ما بعدش صفت میشود، یعنی (بو) + (زینه) بمعنی صاحب زینت، مثلا ابو الخیر، بو تفلیقه وغیره » ملاحظه میفرمایند که جناب زرغون صاحب کلمهء فارسی (بوزینه) را عربی ساخته، آنگاه آنرا بدوجزء تقسیم کرده، جزء اول (بو) را (ابو) (درعربی صفت)، و جزء دوم (زینه) را (زینت) ساخته، گویا (ابوزینت) عربی بمعنی (صاحب زینت) درزبان دری !؟ کلیات حضرت بیدل ثبوت این ادعاست که بیدل زبان عربی رامیدانسته چنانچه هزاران کلمهء عربی را بسیار درست درنظم ونثر استخدام کرده است. علاوتا ترکیب "صاحب زینت" بعوض (بوزینه)

درمصراع دوم بیت مذکور ازلحاظ معنی نمی چسپد : آدمی پیش ازآن کادم شود "صاحب زینت" بود !؟ قران میگوید آدمی قبل از خلقت خاک بود .

اقای داکتر(روغ) ازقول مرحوم عبد الحمید(اسیر) معروف به (قندی آغا) میگوید که: «قندی آغا مشکل بیت فوق را حل نتوانسته ، بلکه اظهارشک نموده که این بیت شاید از بیدل نباشد. علاوتا از آنمرحوم روایت شده که او «هیولا را اربعه میداند وعبور ازیک هیولا به هیولای دیگر راممتنع میشمارد ، بنابرآن بوزینه به هیولای خود وانسان به هیولای خودقایم هستند »... وبمنظور دریافت راه حلی برای معنی بیت "تا راهی برای مربوط ساختن هردو مصراع فراهم گردد ومعنی واحدی ازان مستفادشود " میگوید: «ابو المعانی درمصراع اول هیولا رامادهء اصلی تشکیل صورت دانسته وهیولای هرچیز را جدا وانمود میکند و باز درمصراع ثانی بیت ، هیولای انسان و بوزینه رامشترک دانسته وآدمی راپیش ازین که بشکل آدم درآید ، بوزینه میداند . هرگاه ازکوته نظری کارگرفته شود ، ازسیاق این بیت همین تحلیل بوجود می آید ودرینصورت نه تنها شعریت کلام پائین می آید ، بلکه ازنقطهء نظرمعنی تضادی دربین دومصراع عرض وجود میکند که این خود ازطرز تفکر واستادی و سخنوری ابو المعانی بعید است. قدرمسلم اینست که اگرابو المعانی درمصراع اول بیت فوق، هیولا رامنشاء اصلی تشکل نمیدانست وهیولای هرچیز را جدا تشخیص نمیداد ، چنین تعبیر گنجایش نداشت، اما وقتیکه ابو المعانی درمورد بقاعده های علمی فلسفه وحکمت تمسک می نماید و به وضاحت تام میفرماید که هیولامادهء اصلی است وبدون آن شکل صورت

پذیرنیست، یعنی هیولای هرچیز بنابرخواص طبیعی علیحده است، پس درینصورت چنین گمان بردن و از آن استنباط تناسخ نمودن، کمال بی انصافی و از یک حقیقت مسلم اغماض و نظرپوشی است ...» (اسیر بیدل، چاپ تهران، صفحه 161 - اقتباس از صص 3-4، بخش دوم مقالهء داکتر روغ).

این نظرقندی آغا البته دریک موردکه فلسفهء تناسخ رارد کرده مبتنی برتعلیمات قران واسلام است ، اما کلمهء "هیولا" رادرمصراع اول درست تشخیص نکرده ، زیرا اگرقبول کنیم که گویا « هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد» چنین معنی میدهد که درعالم تکوین خداوند اول هیولای انسان را خلق کرده وبعدازآن انسان را !؟ و این طرزتلقی اززبان بیدل که یک مسلمان پابند شریعت است، قابل قبول نمیباشد. مرحوم قندی آغا یک صوفی بود وجهانبینی اودراکثرموارد جنبه تصوفی داشته ، چنانچه دراثردیگری بیدل را هم "عارف" و هم صوفی" خوانده است: «حضرت بیدل(رح) ... با چیزیکه علاقه ناگسستنی داردهمانا عرفان وتصوفست وبس.» (نگاه "خط بوریا "ص 423) اما مرحوم قندی آغا نه تنها معنی بیت بوزینه را نفهمیده وبه تفسیرکلمات (هیولا و بوزینه) پیچیده ، بلکه بیدل راهم درست نشناخته ، چونکه اوراصوفی خوانده است. بیدل عارف است نه صوفی ! من درجای دیگر این مقال اززاویهءعلوم نحو ومعانی گزارش میدهم که معنی یک بیت ازطریق تفسیر کلمات شامل بیت بطورجداگانه ومستقل ازهمدیگر ناممکن میباشد. درینجا شناخت شخص خودم را ازمرحوم قندی آغا بیان میکنم:

بار اول مرحوم قندی آغا را در معاینه خانهء پسر عمم مرحوم داکتر سید عبید الله روغ ، متخصص عقلی و عصبی (پدر سید حمید الله روغ) ، که تازه با خواهرم ازدواج کرده بود و درنهایت سرک کتابفروشی چند خانه بالاتر از خانه داکتر صفرعلیخان خانه و معاینه خانه داشت، دیده بودم - درآنوقت من بصنف نهم بودم و با یکعده اشعار بیدل وتفسیرآنها از طریق مصاحبت پدرم با بیدل شناسان، خصوصا مرحوم سید داود حسینی که بدیدن پدرم می آمدند ، کم وتم آشنایی داشتم. قندی آغا چهره وصحبت جذاب و ابروان بسیار پرتاثیر داشت. خانهء قندی آغا هم درهمان کوچه چند خانه بالاتر که بطرف سنگتراشی میرفت، واقع بود . ازصحبت ازخودمانی که بین قندی آغا و پسرعمم صورت میگرفت معلوم بود که قبلا نیز چند بار بمعاینه خانه داکترسید عبید الله روغ آمده ، زیرا پسرکاکایم ازعلاقمندی قندی آغا به بیدل مرامطلع گردانید و سفارش کرد اورا با پدرم آشنا بسازم. همان صحبت منجربرفت وآمد شد ، من چند بارخانهء شان رفتم و قندی آغا را نزد پدرم بردم و درصحبت هایشان حاضرمیبودم. درآنوقت تخلص شان نه (اسیر) بود ونه (قندی آغا) ، چیز دیگری بود که فراموشم شده و شغل (کمپودری) داشتند و اورا (دواساز صاحب) میخواندیم. اززبان پدرم شنیدم که تفسیراشعاربیدل توسط قندی آغا مقبول خاطربیدل شناسان وقت نمیبود. ازهمین جهت بعداز دو دیدار، پدرم اورا دیگر ندید ومن هم بیعلاقه شدم ، اما دواسازصاحب برای مدتی بمعاینه خانهء مرحوم داکترروغ میرفت. اززبان مرحوم داکتر سید عبید الله روغ شنیدم که دواسازصاحب تکلیفی داشت که به تخصص شان مربوط بود. این وقتی بود که من 16 ساله بودم ، یعنی تقریبا 69 سال قبل. وقتی فاکولته ادبیات راخواندم و با بیدل از طریق مضمون (بیدل

شناسی) آشنا شدم، از شخصی بنام (قندی آغا) ازبعضی زبانها می شنیدم، خصوصا که میگفتند مرحوم استاد سرآهنگ شاگرد وارادتمند اوست، علاوتا یک مخمس قندی آغا را بریکی ازغزلهای بیدل خوانده بودم، اینقدر میدانستم که او شاعراست. روزی با یکتن از همصنفان خود که دروزارت اطلاعات کارمیکرد بدیدن قندی آغا رفتیم و با تعجب ملتفت شدم که این (قندی آغا) همان (دواسازصاحب) است که سالها پیش می شناختم. اما دوستم که مرابنام (استاد فاکولته ادبیات) معرفی کرده بود، من نخواستم شناخت سابق را افشاء کنم و او هم مرا نشناخت. صحبت ازشعر وشاعری و بیدل شد و مرحوم قندی آغا یکی دو اثر دستنویسی خود را بمن نشان دادند که پس ازیکنظر فوری وسطحی اعاده کردم. مرحوم قندی آغا درمدت دوساعت صحبت وصرف چای که درین مدت یک شخص دیگر نیز وارد شده بود، دوبار گریه کردند، یکبار که خودشان دوسه بیت بیدل راخواندند، بدون تبصره یا تفسیربالای آن ابیات، وباردیگر که من بیت ذیل بیدل را مطرح کردم، دوبار آنرا خواندند، وبارسوم بعد ازخواندن بالای کلمهٔ، (کتان) مکث کردند وگفتند این کلمه شاید درست نقل نشده باشد، بازمکث و بعدا گریه کردند، بدون آنکه کدام تبصره ای بالای این بیت کرده باشند:

نفی ما آئینهٔ اثبات اوست
گرکتان گم شد، مه آورد یم ما

آنگاه ما مرخص شدیم و آن آخرین دیدارمن با قندی آغا بود. شناخت من از مرحوم قندی آغا درین دیدار یک "صوفی کامل عیار" بود که اشعار بیدل را از دریچه تصوف مینگریست، درحالیکه بیدل عارف

بود نه صوفی. البته آن مرحوم سالیان دیگری هم حیات داشتند، اما من بار دیگر بزیارت شان نرفتم. تفسیر و توجیه قندی آغا از (بیت بوزینه) برمبنای واهیات استوار است درحالیکه بمعنی بیت اصلا نفهمیده اند.

اشعار حضرت بیدل از یک سبک نو و بکر نمایندگی میکند، او تشبیهات بکر و استعارات بدیع را در اشعار خود جا داده و از انواع صنایع ظریفه (استعاره، مجاز، کنایه، ابهام و توریه) کار گرفته و از کلمات زبان ترکیبات نو و بکر درچوکات وزن د ر آورده، بیت (کتان) مدعا مثلیست در ثبوت ابدیت و لایزال بودن رب العالمین، و درمصراع اول آن ادعا میشود که نابود شدن انسان ثبوت ابدیت او تعالی است - و در ثبوت این مدعا میگوید: چنانکه مهتاب کتان را میسوزاند، اما خودش پا برجا میماند. درزبان دری (کتان) نباتیست که آنرا (زغر) میخوانند و از تخم آن تیل میکشند. گل زغر دارای برگهای نازک و بمثل ماهتاب کلوله و گرد است. درادبیات فارسی، خصوصا دربین شاعران، قبول شده که ماهتاب گل کتان را میسوزاند، حتی نسج کرباس مانندی که از الیاف کتان میبافند، این نسج را نیز میسوزاند. به نمونه های ذیل توجه فرمائید:

پیش کی برم شکوه (کلیم) از ستم دوست
از مه نستاند چو کسی داد کتان را

دگر چه چاره جز آتش زدن به کسوت هوش
فتاده است بفکر کتان من، مهتاب

پرسش کی کند حال دل سوختگان را ؟
از مــه نگرفتست کسی داد کتان را !

حسن خوب تو دل افروز جهان است هنوز
وین مهء چارده جانسوز کتان است هنوز (هاتف)

بیدل را جز از طریق توحید و جهانبینی اسلام نتوان شناخت. در ثبوت این مدعا ، به چند بیت ذیل توجه فرمائید:

ازمحیط رحمتم اشک ندامت مژده ایست
یارب این نومید را محروم چشم تر مکن

(بیدل) رهء حمد از تو بصد مرحله دوراست
خامـوش که آوارهء وهـم است بیانها

ز لاف حمد ونعت اولی است برخاک ادب خفتن
سـجودی میتوان کردن، درودی میتوان گفتن

هـر پاره از دلـــم در توحید میزند
یک نقش بیش نیست در آئینه خانه ام

بسکه عالم بهار جلوهء اوست
بر رخ اوست هرکجاست نگاه

(بیدل) کسی بعرش حقیقت نمیرسد
تا خاک پای احمد مرسل نمیشود

نقل قول دیگری ازجناب زرغون صاحب میرساند که درباره‌ء (بیت بوزینه) ازصحبت با «نجم العرفاء جناب حیدری وجودی نیز نتیجه اساسی بدست نیامد» و درترکیه ازصحبت با «جناب فضیلت مآب استاد برلاس وحبیب الشعراء جناب حبیب الله همنوا چغتای نیز مشکل حل نشد - درپاکستان وهندوستان نیز جواب قانع کننده نیافتم...» درتحقیق مذکوراینهم روایت شده که «گروه دیگراین بیت را بلحاظ محتوا باطل خوانده اند، و درنسبت آن با بیدل تردید کرده اند...»

جناب زرغون صاحب زحمت بسیار کشیده، خداوند خیرش دهاد که نظریات اکثریت بیدل شناسان را جمع آوری نموده ومیفرمایند که " اگرهمه رابنویسند، مثنوی هشتادمن دفترخواهد شد". و باز میفرمایند که "همه‌ء این بحث ها تاحال بی نتیجه مانده، زیرا: نخست ازین جهت که فرضیه ای که در آن ظاهر است، با روال فکری (و عقیدتی) ما جور نمی آید... " - یعنی اسلام فلسفه‌ء "سلسله مراتبی" را نمی پذیرد و این درست است، اما اینکه جناب زرغون صاحب تصور کرده که گویا بیدل (بیت بوزینه) رادرتائید فلسفه‌ء "سلسله مراتبی" سروده، بکلی نا درست و اشتباه است. فلسفه "سلسله مراتبی"، شبیه جهانبینی تناسخ، نه تنها درعین بیت بیدل رد شده است، بلکه هردومصراع (بیت بوزینه) با روال فکری وعقیدتی مسلمانان مطابقت دارد که ثبوت این مدعا را در بخش دوم می بینید: «چون بحقیقت نرسیدند، ره‌ء افسانه زدند.»

درتحقیق داکتر روغ بازهم ازجناب زرغون صاحب نقل قول شده که "سپس ازین جهت که این بیت پرسش هایی را درعرصهء فکربه پیش می کشد که از بیدل فراترمیرود. " هاشمیان این نکته راخوب نفهمیده که "از بیدل فراترمیرود" چه معنی دارد؟ من چنان می بینم و آنرا ثابت میسازم که مفهوم بیت بوزینه نه تنها "از بیدل فراتر" نمیرود، بلکه درعقیده وجهانبینی بیدل مضمر است ، یعنی بیدل در عین (بیت بوزینه) توضیح منطقی و قناعت بخش ارائه کرده که ضرورت به پرسش های دیگر نمی ماند. بنا برآن بجرات میگویم که: منطق غلط ، معنی غلط ، توضیح سرتاپا غلط !

ازجناب زرغون صاحب باز روایت شده که:« بالاخره ازین جهت که بیدل شاید مهم ترین شاعر وعارفیست که دراندیشهء "سلسله مراتبی بودن" موجودات ، چیزهای نوی رامطرح میکند که خیلی حیرت انگیز وخیلی خیال برانگیز هستند.» - بارالها ! حضرت بیدل را که یک عارف جهان اسلام است ، پیرو "اندیشهء سلسله مراتبی بودن" قلمداد نمودن، درحقیقت بیدل را تکفیرکردن است ! برخلاف ادعای ناقص فوق، بیدل "اندیشه سلسله مراتبی بودن " را درعین (بیت بوزینه) ازبیخ و بنیاد رده کرده ، اما عقل بیدل شناسان بفهم معنی بیت مذکورقد نداده است. به این بیت بیدل در رد فلسفهء تناسخ توجه فرمائید:

بی سحر نیست هیات شیخ از رجوع خلق
این خر تناسخیست که گوساله میشود

منظوربیدل از "شیخ" و "خرتناسخی" در بیت فوق، جوگیان هندو میباشد.

درتحقیق داکتر روغ ازقول بیدل شناس محترم جناب زرغون صاحب از شخصی درکابل یادشده (بدون ذکرنامش) که «ایشان میگفتند که دراخیر این بیت ، درتایپ علامه سوالیه شاید فراموش شده باشد ، یعنی (آدمی پیش ازآن کادم شود بوزینه بود ؟) » ایکاش نام این بیدل شناس ذکرمیشد تا تفسیرو تشریح او را ازین سوالیه می پرسیدیم ومیدانستیم.

ازتحقیق داکترسید حمیدالله روغ برمی آید که یکعده بیدل شناسان در بین بیدل و داروین، با اتکاء به(بیت بوزینه) ، یک خط موازی کشیده اند ، در حالیکه بیدل دوصد سال قبل از داروین میزیسته است ، و به پیروی ازهمین خط ناقص "موازی" ، داکترسید حمیدالله روغ ضمن تحلیل نظریهء داروین بدونتیجه میرسد : " "یکی اینکه درمیان موجودات زنده یک "ربط ساختاری "موجود است" " و این "ربط ساختاری" یا "سلسله مراتبی" را که دین اسلام رد کرده، (روغ) با ا دعای دیگری درموازات قرارمیدهد که گویا باساس همین موازات تخیلی« انسان اشرف مخلوقات است».

معنی این موازات ناقص درنزد هاشمیان اینست که که گویا "اشرف مخلوقات" شدن انسان بخاطر "ربط ساختاری" یا "سلسله مراتبی بودن" او میباشد. درحالیکه خداوند به انسان عقل و زبان اعطا فرموده وبخاطر همین دوعطیه او را ازسایرمخلوقات متمایز بلکه برتر و والاترگردانیده ودرعرفان اسلامی (اشرف مخلوقات) خوانده شده است.

نتیجه گیری دوم اقای داکتر سید حمیدالله روغ از فلسفهء داروین اینست که « تکوین درانواع، از مدرک تنازع بقا بوده است...» ، یعنی

«انواعیکه توانسته بامحیط مطابقت کند باقی مانده و انکشاف کرده و انواعیکه نتوانسته بامحیط مطابقت کنند ، نابود شده اند.»

البته منطق محدود انسان این داعیه رامی پذیرد ، اما داروین نمیدانسته و تاکنون نیزعلم انتروپولوجی بتحقیق ثابت نساخته که تکوین چه وقت ، درکدام جا و با چه تنوع صورت گرفته است. از روی اسکلت های یافت شدهء انسان وحیوان از زیرزمین ، تخمین تکوین از چند هزارسال تا چند صد ملیون سال صورت گرفته، ولی فلسفهء اسلام تکوین ونابودی ، هردو را به ارادهء خداوند متعال میداند. در قران آمده که خداوند(ج) هرگاه بالای اقوام و قبایل باساس انکارشان از وحدانیت یا بخاطر اخلاق واعمال زشت شان قهروغضب شده ، آنها را با مواشی و مایملک شان بوسایل مختلف (مثلا طوفان آب یا زلزله یا رعد وبرق وغیره) نابود ساخته است. مسلمانان منکر علم و اکتشافات علمی نیستند ، اما این اکتشافات را در چوکات دین وکتاب خود ، یعنی باساس ارادهء اوتعالی، قبول میتوانند. درپهلوی اینکه داینا سورهای عظیم الجثه بامحیط زیست انطباق نتوانسته و ازبین رفته اند ، تئوریهای دیگر نیز وجود داردکه دراثر اصابت اجرام سماوی بزمین، و دراثر زلزله ها وآتشفشانی های شدید نیز موجودات روی زمین (به ارادهء خداوند) ازبین رفته اند.

ازبیدل شناس محترم آقای عبید صافی نقل قول شده که علامه سلجوقی نیز جواب مطلوب را نداده است، «سلجوقی هیولا را "ذات" دانسته میگوید : اشیاء عموما درهیولا یعنی درمادهء خودیکی هستند...» درحالیکه داکترعنایت الله ابلاغ موضوع "هیولا " و صورت را درخلقت انسان رد میکند ... هردو شخصیت مذکور(سلجوقی

وابلاغ) عوض اینکه بمعنی (بیت بوزینه) توجه کنند، چون بمعنی نرسیده اند، خودرا از زاویهء فلسفه بکلمات شامل بیت مصروف ساخته اند. معهذا نظریات مرحوم سلجوقی و داکتر ابلاغ بنیاد اسلامی دارند، چونکه قبلا ازقران مثال زدیم که خداوند متعال(ج) در خلقت انسان محتاج "هیولا "نبوده است. افغانها درطریق نفهمیدن معنی (بیت بوزینه) به کلمه "هیولا" بسیار پیچیده اند، آنهم بالای معنی های مجازی این کلمه، درحالیکه درزبان دری کلمه "هیولا" بیشتر بمعنی (شبه وشباهت) استعمال میشود، مثلا: هرگاه شخصی در تاریکی شب دردشتی یا جاده ای مملو ازدرختان روان باشد و دفعتا یک سنگ کلان یا یک جسم چوبی یا فلزی را بمقابل خود ببیند، ممکن است آنرا شبیه یک گرگ یا یک سگ کلان تصورنماید، یعنی هیولا یا شبه گرگ یا سگ کلان براومستولی شود. حضرت بیدل نیز کلمه "هیولا" را در(بیت بوزینه) بمعنی "شبه" استعمال کرده است. باستناد فرهنگ فارسی محمد معین کلمهء "هیولا" درزبان عربی بمعنی (ماده، مادهء اولی، اصل هرچیز) و درزبان فارسی بمعنی (صورت وهیکل) استعمال میشود، اما درزبان دری بمعنی (شبه) نیز بکاررفته است.

و اما دربارهء بیدل شناس محترم آقای عبیدالله صافی که شناخت مستقیم شان تا حال میسرنشده، و از طریق مطالعهٔ یک مقاله شان بعنوان «نگاهی به بیدل و داروین در یک نظریه علمی وفلسفی» که درپورتال(آسمایی) چاپ شده، باایشان آشنا شده ام. این بیدل شناس واقعبین یک تحلیل بسیارعالمانه ازشناخت بیدل وبیت بوزینه ارائه کرده، میگوید «بحث های بی نتیجه رادرزمینه شاهد هستیم... بیدل

فیلسوف بزرگی بوده که خودبانی فلسفهٔ نوین زمان خود است و من آنرا "فلسفهء عرفانی " نامیده ام». صافی صاحب بار اول درمیان بیدل شناسان افغان بین سه عنوان بسیار مهم، یعنی فلسفه، تصوف و عرفان تشخیص و تمییز واقعبینانه نموده است. او « فلسفه را دید بنیادی درمورد هستی، وجود ، عقل و ارزشها » و «عرفان را یک مرام و یک مکتب برای کشف حقیقت نه از راه استدلال و عقل ، بلکه با ذوق واتکاء بحقیقت» تعریف میکند و میگوید « اگر عارف از فهم ادراک عاجز ماند با اعتقاد و تعلیمی که دارد به تحیر عرفانی میرسد و براساس ایمان به غیبی که دارد قناعت خود را حاصل میکند. این بسیط ترین مثال بین فلسفه و عرفان اسلامی است و هرکس درابتدای تعلیم به همچو مفاهیم برخورد میکند و برای ادراک آن میکوشد...» اقای صافی ازبیدل نقل قول میکند که «اگر عقل درعرصهء فهم ربوبیت نمی تاخت، هیچکس سر تسلیم عبودیت نمی انداخت» و با این نتیجه میرسد که «عرفان بیدل باید مزایای بیشتری نسبت به عرفان تقلیدی داشته باشد...» آقای عبیدالله صافی شباهت های فکری بین ابن سینا و بیدل را دردو مثال ذیل یادداشت کرده است:

«آنکه ازتنعم دنیا ، روگردانده است <زاهد> نامیده میشود. آنکه برانجام عبادات از قبیل نماز و روزه وغیره مواظبت دارد ، بنام <عابد> خوانده میشود. و آنکه ضمیر خود راازتوجه به غیرحق بازداشته و متوجه عالم قدس کرده تا نورحق بدان بتابد ، بنام <عارف> شناخته میشود. البته گاهی دوتا ازین عناوین یا هر سه دریک نفر جمع میشود. "» (ابن سینا / الاشارات والتنبیهات).(بقسم جملهء معترضه،

میتوان از تعریف بالا چنین نتیجه گرفت که : زاهد + عابد = صوفی - هاشمیان).

« تقوای اهل دنیا منحصر است دامن از لوث چیدن، به انظباط شرایط صوم وصلات، وتقوای اهل عقبی، منع نفس از شغل مناهی، بطلب درجات مرجات، و تقوای اهل الله، بازداشتن دل از خطرات اسما وصفات، بپاس ناموس تنزهء ذات.» (بیدل/ نکات)

اقای صافی بیدل را بنیان گذار فلسفه نوین خوانده و واقعبینانه مدعی است که « تازمان بیدل درآثار همه عرفای اسلامی جایی نمی یابیم که به عقل روی خوشی نشادن داده باشند. همه ازعشق سخن میگویند وبیدل شاید اولین عارف باشد که عقل را شامل عرفان اسلامی ساخت.» صافی صاحب از <مثنوی عرفان> 8 بیت بیدل را به تصدیق قول خود مثال آورده که ما دوبیت آنرا گزارش میدهیم:

درمقامی که جمع شد افهام
علم تحقیق کرد عقلش نام
عقل مرات آگهی ورقست
اسم جمعیت شعور حقست

آقای عبید الله صافی نظر بیدل را پیرامون تکوین وخلقت عالم و آدم و "معنی لفظ آدم" ، از اول <عرفان بیدل> چنین نقل کرده است:

عشق از مشت خاک آدم ریخت
آنقدر خون که رنگ عالم ریخت
چیست آدم؟ تجلی ادراک
یعنی آن فهم معنی لولاک

احـــد يت بنا ی محکم ا و
الـــف افتا د ه علت دم ا و
دال ا و مغـــز ا ول و ا نجا م
که درو حد وحدتست تمــام
میم آن ختـــم خلقت آ د م
این بود لفظ معنـــی آ د م
قلزم کاینات و هرچه دراوست
جوش بیتابی حقیقت ا و ست

بعد از توضیح جهات مختلف جهانبینی حضرت بیدل ، اقای صافی درخصوص معنی مصراع دوم بیت بوزینه میگوید :« بیدل براصل خلقت انسان که خداوند تعالی در قران ذکر کرده (من انسان را ازخاک آفریده ام) ، ایمان داشته و این شک و یا اشتباه دوستان که بیدل را همفکر داروین می پنداشتند ، زایل شد که انسان را شکل تکاملی یا ارتقا یافتهء هرحیوان دیگرمیدانستند...»

بنظر این طالب العلم، اقای عبیدصافی اولین بیدل شناسی است که با استفاده از عقل وتفکرسالم درعمق معنی بیت بوزینه راه یافته ، بوزینه را حیوان شناخته و نظر "سلسله مراتبی" یا "سیرتکاملی" داروین را رد کرده است. ازآنجائیکه آقای صافی با اصول واساسات علم زبانشناسی ومفاهیم "روبنا" و "زیربنای" زبان و تئوریهای علم نحو آشنایی کافی ندارند ، و اینرا نمیتوان قصور شان شمرد ، اما این بیدل شناس از طریق فلسفه، معنی مصراع دوم بیت بوزینه را درست درک نموده است.

پیرامون مصراع اول بیت بوزنیه < هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد > که جناب صافی صاحب میفرمایند « مصراع اول را همه معنی کرده اند و تقریبا هم نظرند.» ، با نظرشان موافق نیستم. زیرا درین مصراع نظربیدل شامل نیست !!! بیدل مفهوم این مصراع را ذهنیت عامه دانسته و بقسم "ندائیه" و کنایه آورده ودرمصراع دوم آنرا رد کرده است که شرح آن در بخش دوم می آید.

درتحقیق داکتروغ آمده که (بیت بوزینه) را در سال 1356 درروزنامه انیس مطرح ساختند ، اما "هرکس هرروز چیزی نوشت، بالاخره محمود فارانی رساله ای نوشت و این بیت را بی نتیجه بپایان رساند. "بارتباط این خبریادداشت میشود که اگرچه کورس (بیدل شناسی) را درپوهنحی ادبیات استادان ذیصلاحی مانند مرحومین داکتراحمد جاوید، پوهاند میرامان الدین انصاری وپوهاند غلام حسن مجددی تدریس میکردند ، اما درآنوقت مضمون (زبانشناسی) وجود نداشت ومحصلین بشمول من ازمفاهیم (روبنای زبان) و (زیربنای زبان) چیزی نمی فهمیدند ، معهذا استادان موصوف قدرت تحلیل (بیت بوزینه) را داشتند ، پس نمیدانم چرا آن بیت بپوهنحی ادبیات محول نشده بود ؟ معلوم است کسانیکه چیزهایی در انیس نوشتند یا رساله ای تدوین کردند ، صبغهء علمی نداشته است. درکورس (بیدل شناسی) بیت های مغلق بیدل ارائه ومعنی میشد ، یعنی از مفهوم "کوهم وکوتل دارم" کارگرفته میشد. البته بعضی ابیات بیدل بعد از بحث ومناقشه ، بخاطر ضیقی وقت ساعات درسی، بی نتیجه می ماند.

داکتر سید حمید الله روغ ازکدام عرس بیدل درامریکا خبرداده اند که من با 24 سال روزنامه نگاری درامریکا ازچنین عرسی بسویه دانشمندان وبیدل شناسان خبرندارم ، ورنه این خبردرمجله آئینه افغانستان نشرمیشد . لیکن اینقدرمیدانم که چند نفرجوان شیفتهء بیدل درامریکا ، اینجا و آنجا مجالس خصوصی بنام(عرس بیدل) برپا داشته ومیدارند ، اما اکثراین جوانان اشعار بیدل رادرست خوانده نمیتوانند ، تاچه رسد بمعنی وتفسیرآن. افغانها از هشت سال باینطرف بیت های انتخابی بیدل را برای معنی بمجله آئینه افغانستان میفرستند و این طالب العلم درهرشمارهء مجله آئینه افغانستان بخشی بنام (بیدل شناسی) گشوده ام وبیتهای ارسالی را بامعنی آنها (حتی الوسع) چاپ کرده ام. درسرتاسر امریکا پنج نفربیدل شناس هستند ودربین سنین 70 تا 90 قراردارند ، از آنجمله یکی ، استاد محمد طاهر هاتف یکماه قبل برحمت حق پیوست، استاد عبدالوهاب فرزانه، استاددا کتر روف روشان، استاد واصف باختری واستاد سید عبدالقادرجاهد الحمدلله حیات دارند. اینها هرکدام هم شاعرند وهم ازمدت پنجاه سال باینطرف درمحافل بیدل شناسی بداخل وخارج افغانستان سهیم بوده اند.

برای معلومات هموطنان محترم بعرض میرسانم که اززبان پدرم ، مرحوم سید محمد سرورکنری، شنیده ام که امیرشهید حبیب الله خان بیدل را خوش داشت و یکعده ابیات انتخابی بیدل راحفظ کرده بود ودرمجالس رسمی دربار باقتضای صحبت روز یک یا دوبیت بیدل را مثال میزد. امیرپسرارشد خود ، سردارعنایت الله خان معین السلطنه راکه ولیعهد رسمی او بود بخواندن بیدل تشویق میکرد ومعین

السلطنه ازخسرخود مرحوم علامه محمود طرزی درزمینه استفاضه مینمود. هنگامیکه امیر برای ولیعهد خود دفترمستقلی گشود و یک سلسله اموردولتی را با و سپرد ، بهدایت محمود طرزی، معین السلطنه دردفترخود بخش (بیدل شناسی) را گشود وبرای اولین بار بیدل شناسی دررسمیا ت افغانستان راه پیدا کرد. مرحومین نورمحمد کهگدای، سید داود حسینی، عبدالهادیخان داوی ، پدرمن و چند نفر دیگر(بشمول دونفر شاعر قندهاری که اسم شان فراموش شده) درین دبستان بحیث طالب العلم شامل بودند و ازعلامه محمود طرزی وعلمای وقت که بنوبت برای تدریس بدفترمذکورمی آمدند استفاضه میکردند ، شخص معین السلطنه نیز درصحبت استادان حاضرمیبود. کسانیکه این دبستان را تمام کرده بودند ، بیدل شناس خواتده میشدند و بچوکیهای دولتی بداخل وخارج دربار مقررمیشدند. متاسفانه همه شاگردان این دبستان برحمت حق پیوسته اند. از آنجائیکه بیدل درهندوستان بزبان دری افغانستان و بااستفاده ازاصطلاحات خاص زبان دری افغانستان شعرسرائیده وکلام اومملو ازمطالب پند واندرز وفلسفه وعرفان اسلامی میباشد ، طبقهء باسوادافغانستان همه بیدل راخوش ودوست دارند وبیدل میخوانند ، اکثر بمعنی کلام بیدل نمیرسند ، اما واه واه میگویند وبعضی ازمتصوفین باخواندن ابیات بیدل گریه سرمیدهند.

بیدل شناسی درپوهنتون، درکانون علمی افغانستان، درپوهنحی ادبیات وعلوم بشری شروع شد ، بعدازحدود ده سال اول که پوهنحی ادبیات سیرتکاملی خودرامی پیمود واستادان ماهرومحصلین کافی پیدا کرده بود ، مضمون (مولاناشناسی) و مضمون (بیدل شناسی)

هر کدام بطور مستقل تدریس میشد ، بعد از مدتی مضمون (مولاناشناسی) لغو شد و مولانا باطرز تفکر وآثارش درمضمون (تاریخ ادبیات دری) معرفی و مطالعه میشد ، اما مضمون (بیدل شناسی) تا آخر دوام کرد و ازجمله بیدل شناسان محترمیکه اسامی شان در تحقیق داکتر روغ و دربالا ذکرشده ، با اسم و شخص جناب داکتر اسدالله حبیب آشنایی دارم که مانند من از شعبه (زبان و ادبیات دری) پوهنحی ادبیات و علوم بشری فارغ شده و کورس مضمون (بیدل شناسی) را خوانده و امتحان داده است. معلوماتیکه داکترسید حمیدالله روغ از زبان داکتر اسدالله حبیب روایت کرده ، اکثر آن در کورس مضمون (بیدل شناسی) بارتباط (خصوصیات مکتب ادبی هند) ندریس میشد ، درحالیکه خصوصیات مکتبهای ادبی (خراسان) و(عراق) درمضمون (تاریخ ادبیات دری) تدریس میشد. بعد تر (درسال 1969) یک کورس جدید افتتاح شد بنام (مکتبهای ادبی) که مکتبهای ادبی اروپا ومکتبهای ادبی منطقهء ما هردو درآن تدریس میشد ، و مرحوم پوهنوال رحیم الهام (بعدا پوهاند) آنراتدریس میکرد . اینکه جناب داکتراسدالله حبیب گفته که:

«رابطهء تکوینی درمیان میمون و انسان دراساطیرهندی سابقه دارد ، دوگانهء "هیولا - بوزینه" درین بیت با الهام از اساطیرهندو- بودیک خاصتا "رامایانا" و "مهارابارت "آورده شده است» اما استادحبیب توضیح رابطهء تکوینی معنی (بیت بوزینه) را ارائه نکرده، بهرحال یک قسمت بیانات او بارتباط اساطیر هندو- بودیک درست است ودرمضمون بیدل شناسی بالای جهانبینی بودایی ، خصوصا فلسفه وعقیدهء تناسخ ، معلومات کافی بمحصلین ارائه میشد ، اما ازاشعار

بیدل مثالها آورده میشد که او بحیث یک مسلمان پیرو شریعت ، یک شاعروعارف متشرع ، جدآمخالف عقیدهٔ تناسخ بوده وآنرا مضحک پنداشته است. جناب داکتراسدالله حبیب که ازاتحاد شوروی در رشتهء(بیدل شناسی) داکتری ادبیات گرفته ، (بیت بوزینهء) بیدل را از زاویه، جهانبینی مارکسیزم می بیند ، درجای دیگر میگوید:

«همین "هیچ شکلی" شاید "هیچ شی" باشد...که تا یک شکل هیولا نداشته باشد ، تصویر شده نمیتواند» فرض کنیم این آرزوی ماتریالستی جناب داکتر حبیب برآورده شود و "شکل" به(شی) تبدیل شود ، یعنی (هیچ شیی بی هیولا قابل صورت نشد). آیا تغییرکلمهء "شکل" به(شی) معنی (بیت بوزینه) را ارائه میکند ؟آیا این تغییر ارتباط معنی بین دومصراع بیت مذکور را تامین مینماید؟ داکترصاحب حبیب که مضمون بیدل شناسی را درپوهنحی ادبیات خوانده وبحیث یک محصل لایق درکدرعلمی پوهنحی پذیرفته شده بود ، نمیدانم چرا روش اسلامی شناخت بیدل را ترک گفته است؟ بنظرمن یگانه راه شناخت حضرت بیدل، وتعبیروتفسیر اشعار او ، باساس تعلیمات مضمون بیدل شناسی که ما هردو آنرا آموخته بودیم ، از طریق جهانبینی اسلام میسر میشود.

درجای دیگرازجناب داکتراسدالله حبیب نقل قول شده که «خود بحث جناب حبیب برسلسله مراتبی بودن موجودات متمرکزاست.» علاوتا درین تحقیق میخوانیم که جناب داکتراسدالله حبیب بیدل را متهم کرده که او« در (بیت بوزینه) از نظریهء خلقت ومعتقدات خود عدول کرده است...» (بخش 2 ، ص 3). "سلسله مراتبی بودن موجودات " بنحوی چندهزارسال پیش درفلسفهء تناسخ هندوها معرفی شده که

گویا روح انسان بعد ازمرگ درکالبد دیگر(مار، گژدم، موش، شتر، فیل ،اسپ، خر، ماهی، ملخ، گنجشک، بقه ، زنبور وغیره) تظاهرمیکند ، وداروین آنرا سلسله مراتبی خواند که گویا انسان اولیه از بقه یا ماهی بحیوان چارپا ، بعدا بحیوان دوپا ، بالاخره به شادی(بوزینه) ودرمرحله بعدی به انسان تکامل کرده است. این نظر را دیالکتیک مارکس- لینن پذیرفته و از طریق پیروان آن وقتا فوقتا تبارز می یابد ، اما حضرت بیدل نه تنها دهری نبود ، بلکه یک عارف ومتفکر بزرگ اسلام و کاملا پیروشریعت اسلامی بوده ونمونه های کلام بیدل بارتباط این ادعا در بالا ارائه شده است. بیدل تناسخ را با انواع دیگر نظریات دهریت ، بشمول نظریه داروین، که با اسلام در تضاد قراردارند (اگرچه داروین ونظریهء او درزمان حیات بیدل وجود نداشت) ، در اشعار وآثار خود بشدت رد کرده است زیرا دردین مبین اسلام بقرارآیاتی که کلام الهی قبول شده ، خداوند انسان را ازخاک (تراب) و گل سخت (سفال) آفریده و روح خود را درآن دمیده ، هیولایی دربین نبوده ، آدم وهوا بامر اوتعالی بدون هیولا خلق شده وجسم او باصطلاح مرحوم سلجوقی و داکتر ابلاغ عین "ماده " یا "ذات " است که خداوند اراده فرموده و ما در بخش دوم این بحث نمونه های طرز تفکر وجهانبینی بیدل را با رتباط تکوین مطرح میسازیم. از پیغمبر اسلام (صلعم) حدیثی است ثقه که میفرمایند : " " کل شما از آدم بوجود آمده اید و آدم از خاک بوجود آمده است. " " بیدل دربیت ذیل به "هستی " ، یعنی خلقت آدم وهوا از عدم ، "شرف " را نسبت میدهد :

این آدم و حوا شرف نسبت هستی است
(بیدل) نتوان پیش عدم نام نسب برد

بیدل را تنها "عارف" خواندن بدرستی وبکلی معرفی نمیتواند، بیدل را باید "عارف بزرگ دین اسلام" خواند، که درغیرآن درتفسیر ومعنی اشعار او پا درگل بند میمانند، چنانچه این وضع را در25 صفحه تحقیق فوق الذکرمی بینیم. برای تحلیل ابیات حضرت بیدل دو شعبهء علم زبانشناسی (نحو ومعانی) رول عمده دارند. یک بیت را، ازهرشاعری که باشد، تنها از طریق رابطهء نحوی کلمات با بکاربرد اصول علم معانی میتوان تحلیل نمود، در ادب دری یک بیت شامل دومصراع وهرمصراع یک جملهء مستقل بوده میتواند. معنی یک مصراع درترکیب کلماتی مضمر است که جمله راتشکیل داده است. یک جمله شامل یک یاچند فقره بوده میتواند. از فقره، معنی کامل استخراج شده نمیتواند، مثلا: برگ درختان- خانهء سرکوه- موترتیزرفتار-آدم عاقل و امثالهم، اینها فقره اند. اما وقتی بگوئیم: برگ درختان حریق شدند-خانهء سرکوه غلتید-موترتیزرفتار خریدم -آدم عاقل ازسخنش شناخته میشود، ازهرکدام این جملات معنی کامل مفهوم میگردد.

آقای داکترسید حمید الله روغ میگوید که: «مفاهیم اصلی این بیت عبارتند از: هیولا، صورت، شکل، بوزینه، آدم، و پنج مفهوم کمکی که تفسیراین بیت را تکمیل میکنند: هیچ-قابل-هم-پیش ازآن-و شود.» (بخش 3، ص 1). سپس به جهانبینی افلاطون وارسطو میپردازد و "هیولا" را "یک مفهوم ارسطویی" میخواند ومیگوید که «هیولا یک امکان بالقوه است» ودرپاورقی همین صفحه ازیک محقق

ایرانی نقل قول میکند که مسلمانان « دربرخی از مباحث عمده‌ء فلسفه‌ء ارسطویی ...وفلسفه‌ء افلاطونی، بیگانه ماندند...»

پیرامون بیانات فوق سه توضیح مختصرارائه میشود : (اول) معنی یک بیت قطعا ازطریق تقطیع کلمات بیت میسرنمیشود. کسانیکه درعلوم نحو ومعانی دسترس دارند ، حقیقت این ادعا را تائید خواهند کرد. (دوم) بارتباط (بیت بوزینه) بالای کلمه "هیولا " پیچیدن وآنرا بفلسفه ارسطو کشانیدن کاملا به بیراهه رفتن است. بیدل درعصرو محیطی میزیسته که با فلاسفه‌ء یونان وفلسفه‌ء اشراق آشنایی کافی داشته، ولی کلمه‌ء "هیولا " را (دربیت بوزینه) بمصداق جهانبینی ارسطو استعمال نکرده بلکه بحیث کلمه ایکه درزبان دری معنی (شبه) راداشته استعمال کرده است و ثبوت این ا دعا را دربخش دوم این بحث که تفسیرومعنی (بیت بوزینه) ارائه میشود می بینید. (سوم) مسلمانها اولین گروهی بودند که با فلاسفه‌ء یونان وجهانبینی شان آشنا شدند ، و مسیحیان ازطریق مسلمانان (علمای عرب وخراسان) و به تقلید از آنها باینکار همت گماشتند . درآثار افلاطون وبقراط وسقراط وامثالهم عقیده بخالق و مخلوق بسیار دیده میشود ، اما فلاسفه‌ء یونان درحالیکه مخلوق را جزئی از خالق و جدا شده ازخالق می پنداشتند ، هیچگاه بعقیده‌ء وحدانیت وتوحید نرسیدند ، بلکه به ارباب الانواع عقیده داشتند ، ازقبیل: خدای عشق، خدای قوت وقدرت، خدای طوفان وغیره. "اشراق " درلغت بمعنی روشن شدن و درخشیدن افتاب است، ومجازآ معنی (الهام) را دربردارد. افلاطون درک حقیقت و معرفت را ازطریق اشراق (الهام) میداند ومفکوره‌ء (وحدت الوجودی) نیز ازافکار افلاطون اقتباس شده است. هندوها "اشراق " را تقلیدی از

(وادانتاسرای) که همانا ریاضت واعمال شاقهء بدنی میباشد ، میدانند. نوع دیگر اشراق ازعقاید وافکار سریانیان بعنوان "عالم صغیر وعالم کبیر" درتصوف راه یافته است ، به بیت ذیل ازمولانا توجه فرمائید:

گر به ظاهر عالم اصغر تویی
دان بمعنی عالم اکبر تویی

مسلمانان از فلسفه وافکار یونان آنچه بمعرفت تعلق میگرفت، گرفتند وآنچه بضد توحید بود ، ترک دادند. لهذا این ادعا درست نیست که مسلمانان از افکار افلاطون وارسطو بیگانه ماندند. قابل تذکرمیداند که بخشهای سوم وچارم تحقیق داکترسید حمیدالله روغ بارتباط معنی وتفسیر (بیت بوزینه) بی ثمر مانده ، معنی (بیت بوزینه) را ارائه نتوانسته، بلکه به فلسفه پیچیده است. البته داکترروغ مستحق نظر و روش تحلیل خود میباشد.

اشتباهات

درین بخش از اشتباهات تایپی که درتحقیق داکتر روغ دیده میشود ، صرفنظر میکنیم، ولی به اشتباهات نقلی که جزء عمدهء این تحقیق میباشد ، می پردازیم: دربخش اول زیرعنوان "طرح مسئله" یک غزل معروف بیدل نقل شده که (بیت بوزینه) جزء آن میباشد. بیت سوم آن غزل اینطور خوانده میشود :

منفعل میشد ز دنیا ، هوش اگر میداشت خلق
سیرو حنظل درمذاق گاو وخر لوزینه بود

همین بیت در صفحه ء سوم بخش اول چنین خوانده میشود :

منفعل میشد ز دنیا ، هوش اگر میداشت خلق
صبر و حنظل در مذاق گاو خرلوزینه بود

یک - "سیر و حنظل" غلط ، اما "صبر و حنظل" درست است. "صبر" بکسر (ب) ، کلمه ء عربی و نام نباتی است زنبق مانند که شیره ء بسیار تلخ دارد ، و "حنظل" نیز تلخ است. مقصد بیدل ازین بیت اینست که: اگر مردم هوش و فراست میداشتند و از رویدادهای دنیا عبرت میگرفتند ، ملتفت میشدند که گاو و خر ، "صبر و حنظل" را با وجود تلخی آنها مانند لوزینه (یکنوع شیرینی که در زبانهای اردو و دری "لوز" گویند) با اشتیاق میخورند. مقصد آنکه: لذت در بین حیوان و انسان فرق دارد. آنچه در نزد انسان متبوع و مطلوب است در نزد حیوان نیست و آنچه در نزد حیوان مطبوع و مطلوب است در نزد انسان نیست.

بیت دیگر در آن غزل اینطور خوانده میشود :

در جهان بی تمیزی چاره از تشویش نیست
ما بچند جا منقسم کردیم و دل در سینه بود

دو - در بیت فوق "منقسم کردیم" سوال برانگیز است که کی یا چی را منقسم کردیم ؟ و باز انقسام چیزهایی با "دل در سینه بودن" از لحاظ معنی چه قرابتی بهم میرساند ؟ این قلم "منقسم کردیم" را (منقسم

گردیم) میخوانم، یعنی باوجود انقسام بشر (تیت وپراگندگی درقاره ها وکشورها) ، همه انسان هستیم و قلب بشری همه در سینه داریم.

بیت دیگر درآن غزل اینطور خوانده میشود :

آرزوها ماند محو ناز در بزم وصال - پاس
ناموس تحیر، مهر این گنجینه بود

سه - دربیت فوق کلمهء (مهر) با (فتحه) نشانی شده، اما برای گنجینه "مهر" (بافتحه) نمی پردازند، بلکه "گنجینه" معمولا دارای قفل وکلید میباشد ، لهذا من این کلمه را "مهر" (با ضم میم) میخوانم، بمعنی کلید گنجینه.

بیت دیگر درصفحهء چارم بخش دوم اینطور خوانده میشود :

میوهء باغ موالید آنقدر ذوقم نداد
از سه پستان شیر دوشیدم، شبستان یافتم

چار - دربیت فوق "شیر دوشیدن" معنی درست افاده نمیکند ، زیرا درنتیجهء دوشیدن شیر از سه پستان ، چشم سیاهی یا دقیت یا رنجش بوجود نمی آید، زنها بیشتر از سه پستان را بدون تکلیف می دوشند. اما هرگاه طفلی سه پستان را پیهم بنوشد ، احتمال استفراق یا چشم سیاهی بوجود آمده میتواند ، لهذا "دوشیدم" نی ، بلکه (نوشیدم) است. ازجانب دیگر، درمصراع اول این بیت "میوهء باغ" درج است ، میوه خورده و شیر نوشیده میشود . لهذا من "شیردوشیدم" را (شیرنوشیدم) میخوانم.

اصطلاح "صیرورت" را آقای داکتر روغ درصفحهء پنجم بخش دوم " نظریات سلسله مراتبی" تفسیر کرده است. این کلمه چون با صوت (ص)

شروع میشود ، باید یک کلمه عربی باشد ، اما من درقاموسهای فارسی و عربی این کلمه را نیافتم. دریک قاموس عربی -انگلیسی کلمهء (صیر) رایافتم بمعنی (بریدن، بوجودآمدن، تغییرشکل یافتن، خاتمه، موفقیت، استنتاج) - بعبارت دیگر، معنی ترکیب یا اصطلاح (صیرورت) را نیافتم و نفهمیدم.

پنج- یک اشتباه بسیارمهم ناشی از نا وارد بودن درادبیات دری و علم عروض:

درصفحهء 5 ، بخش دوم تحقیق خود ، داکتر روغ بارتباط تکوین به تائید داروین از یک "مرحله میانگین... مرحله ای بین گیاه وحیوان" صحبت میکند و (گل آدم چهره) رامثال میزند . سپس بین حیوان وانسان نیز یک "مرحلهء میانگین" نقل قول میکند و برا ی این مرحله" شادی رامرحلهء میانگین" معرفی میدارد. آنگاه به " اشارهء استاد اسدالله حبیب به عرفان هندی اهمیت خاص" قایل میگردد و میگوید: "حضوربیدل درهند برفکربیدل تاثیرات عمیق داشته است و عرفان هندو- بودیک یکی از دیسپوزیتیف های فکربیدل است..." این دو ادعا باتمام توجیهات آن دوبدعت بشمار میرود ، خصوصا که میگوید حضور بیدل درهند برفکر او تاثیرات عمیق داشته است. منظورداکتر روغ از "تاثیرات عمیق " اینست که گویا بیدل تحت تاثیر فلسفهء تناسخ و بودا یا "ودانتا "های هندو رفته است. دیوان وآثاربیدل (اگرکس چشم بینا داشته باشد) نشان میدهد که مشاهدهء مزخرفات دینی درهندوستان، اورا بیشتر وعمیقتر باسلام گرویده ساخته است، بحدیکه بارباربالای اعتقادات بودایی علنا انتقاد کرده، اما از آنجائیکه عوام هندوستان زبان دری نمی فهمیدند ، انتقادات

او درلابلای اوراق باقی مانده است. تاثیر محیط هند را بالای بیدل درسه مخمس ذیل بخوانید :

شوریست ز هنگامهء نمرود فراهم
در مغز غـرور حشم و شوکت مبهم
هر چند کسی را نشد اقبال مسلم
زین باد و بروتیکه علم بسته به پرچم
با نیزه گذ اران فلک مست جد ا لند

(مقصد ازنیزه گذاران فلک ، مسلمانان است)

در دا یـــــرهء عیش پرستان گل و مل
غیرت چه دهـــد عرض ز سامان تجمل
دوریست که درپیش وپس افتاده تسلسل
نوبت زن تا کیـــد رها کــــرده تحمل
درخلـوت وجلوت همه جا کوس و د وا لند

(جلوت =آشکار وظاهر - دوال = حیله گرومکار - کوس = پشت خم).
علاوتا ملتفت میشوید که بیدل میگوید مردم (دریـن دوره از پیش و پس به تسلسل) میدادند – یعنی از فحشاء ولواطت شنیع درهند خبرمیدهد . بیدل اشعارزیادی در قبح لواطت دارد.

گرمرد شماری چو زنان عربده خیز اند
ور شکل زن آری بنظر، ریش گریز اند
زین طایفه ایمن مشو، البته که حیز اند
گر حیز نباشند ، باین وضع چه چیز اند
چون شخص مخنث ، همه تصویر محالند

بدعت سوم داکتر روغ که نمودار کم معلوماتی او درادب دری است درصفحه 6 بخش دوم، رخ داده که او یک غزل بیدل شامل 12 بیت را که قافیه "بوداست" دارد، نقل نموده ودرعنوان آورده است که:" بیدل تا پنهان نمانده باشد، حتی غزلی باردیف بودا دارد:" چون من از برکت پدرمرحومم از دورهء صباوت تا ایندم همیشه بیدل میخوانده ام وهیچگاه درتائید بودا دردیوان بیدل چیزی نخوانده ام، ازدیدن وخواندن غزل مذکوربا قافیه (بودا) بسیارمتعجب شدم. راستی عرض کنم آن غزل را دوبارخواندم ودرحالیکه کلمه (بودا) درقافیه قطارشده، اما ازلحاظ معنی هیچ قرابتی با بودا از لحاظ نام یا فلسفه اش درهیچیک از ابیات غزل مذکور نیافتم، با تعجب بیشتر به دیوان غزلیات بیدل مراجعه کردم وآن غزل را درصفحات 4 - 363 یافتم. اقای داکتر روغ آن غزل رادرست نقل کرده، چونکه درغزلیات نیز قافیه (بوداست) در 12 بیت تکرارشده است. اما وقتی وزن ومعنی را سنجیدم، ملتفت شدم که این غزل با قافیه (بوداست) درجلد غزلیات ناقص چاپ شده، البته این یگانه نقص و اشتباه درکلیات بیدل نیست، بلکه درچهارجلد کلیات، اصول تنقیط (نقطه گذاری) رعایت نشده، ده ها جا (ک) به (گ) ومعکوس آن و دربعضی اشعار (ز) به (ر) ومعکوس آن و (ذ) به (د) ومعکوس آن و (ب) به (پ) ومعکوس آن چاپ شده اند. اما اشخاص وارد به ادبیات دری این نوع نواقص را بسهولت تشخیص واصلاح میتوانند. درکلیات بیدل چاپ مطبعه کابل یک واقعیت قابل تقدیراست که هیچ غزل بیدل بیرون ازچاپ نمانده و هیچ غزل غیربیدل بنام غزل بیدل در آن چاپ نشده است، درحالیکه دردیوان بیدل چاپ ایران، بسیاری غزلهای بیدل باساس تعصب مذهبی بیرون شده ، و از

زبان یکدوست شنیدم که چند غزل بیدل در دیوان (صائب تبریزی) چاپ شده است.

بهرحال پنج بیت آن غزل که داکتر روغ قافیهٔ آنرا (بودا است) خوانده، درینجا نقل میکنم تا همه ملتفت شوند که قافیهء ابیات آن غزل (بودست) میباشد، نه (بوداست) و هر افغان که در زبان دری وارد باشد از نظر معنی تشخیص میتواند که درین بیت ها هیچنوع ریفرنس یا ارجاعی به (بودا) نشده است:

همچو شبنم، هدف آئینه زدودن بود ست
بهم آوردن خود، چشم گشودن بود ست
به خیالات مبالید که چون پرتو شمع
کاستن توام اقبال فزودن بود ست
مزرع کاغد آتش زده سیرآب کنید
تخمهایی که هوس کاشت، درودن بود ست (1)
باهمه جهل رسا در حق دانایی خویش
حرف پوچیکه نداریم، ستودن بود ست
زین گناهیکه خجالت کش صد نقصانست
جز نهفتن، چه سزاوار نمودن بود ست (2)

(1) درودن = درو کردن (2) نمودن = نشان دادن

حالا شما کسانیکه این مقال را میخوانید، عوض (بودست) در قافیهٔ غزل (بوداست) بگذارید و بمن بگوئید که نام (بودا) در بیت های بالا چه معنی ایجاد میکند؟ داکتر روغ این بدعت را بحیث یک کشف در

بیدل شناسی قلمداد کرده، چنانچه میگوید : "بیدل، تا پنهان نمانده باشد، غزلی باردیف بودا دارد. "

نقد این قلم بالای قسمت هایی از تحقیق آقای داکتر سید حمیدالله (روغ) ، درهمینجا بپایان میرسد.

درعین زمان خوش شدم جناب پوهاند عبدالخالق رشید نقدی بالای (بیت بوزینه) بدست نشر سپردند وکمال خود را ازبیدل شناسی نشان دادند. من با یک استدلال جناب پوهاند عبدالخالق (رشید) موافقم که چپگرایان افغان اشعاربیدل را درترازوی دیالکتیک پیمایش میکنند. اما باتاسف می بینم که جناب پوهاند صاحب نه تنها تحقیق داکتر روغ را بدقت نخوانده، بلکه در تحلیل (بیت بوزینه) نیز به بیراهه رفته و راه را گم کرده اند. کشف پوهاند (رشید) که "بوزینه" را بارتباط نام (بودا) "بودینه" قلمداد کرده، مانند کشف داکتر روغ، دربیدل شناسی بیادگار میماند.

آنچه برتعجب من افزود اینست که پوهاند صاحب کلمهٔ (بوزینه) را بارتباط کلمهٔ (بودا) و معنی آن به "روشنی" توجیه نموده، و این توجیه نادرست و عاری ازمنطق درحالی صورت میگیرد که پوهاند صاحب سالها درهندوستان سپری کرده و خوب میدانند که حضرت بیدل بزبان دری مسلط بوده و کلمه (بوزینه) را بمعنی حیوانیکه آنرا (میمون و شادی) هم مینامند، استعمال کرده است. به بیت ذیل بیدل توجه فرمائید :

سعد اگرخوانی، چه حاصل، طینت منحوس را
همچنان مسخ است اگربوزینه میمون میشود

یعنی اگر طینت و سرشت منحوس را سعد و نیکو بخوانند ، چه فایده ای متصور است ، مثل آنست که پیکر مسخ شده و زشت بوزینه را "میمون " و خجسته بخوانند. علاوتا کلمهٔ (بوزینه) درپنج بیت بیدل مندرج در تحقیق داکتر روغ (صفحه سوم بخش چارم) شامل است که بمعنی حیوان استعمال شده و پوهاند صاحب حتما این نمونه ها راخوانده باشند ، زیرا بالای تحقیق داکتر روغ نقدی نوشته اند. درهندوستان، دانشمندان هندی با صلاحیت اکادمیک در زبان دری وجود دارند ، اگر یک دانشمند هندی کشف پوهاند (رشید) راتصدیق کند که گویا (بوزینه) بارتباط نام بودا (بودینه) بمعنی (روشنی) میباشد ، من لقب داکتری خود را باسابقه هفت سال تحصیل و 10 سال تدریس برایشان می بخشم.

هکذا ، من با این طرزتعبیر پوهاندصاحب موافق نیستم که گویا " بیدل وغیره عرفای اهل حال وقال، مسایل زندگی و معنویت را با طرق تصوفی شان به بررسی میگیرند. " درین مقال بحث ما بالای سیاق کلام بیدل است و من بعرفای دیگر تماس نمیگیرم. دربالا بتکرار گفته ومثال آورده ام که بیدل عارف است نه صوفی، که هرگاه بیدل راجامهٔ تصوفی بپوشانند ، ازشناخت او بدور میروند. دانشمندان محترم ما باید فرقی میان تصوف و عرفان قایل شوند. بیدل پیرو مکتب وحدت الوجودی نیست و "گیتا و قران " را هرگز یکسان نپنداشته است. بیدل قران را آسمانی میخواند ، ولی جهانبینی گیتا و بت پرستی و تناسخ را مولود افکار انسان دانسته و بشدت کوبیده و رد کرده است. دراشعار بیدل آثار (وحدت الوجودی) نمی یابیم ، اما گرایش بعقیده وجهان بینی (وحدت الشهود) فراوان دیده میشود. من نمیخواهم بقسم نمود

این مقال را از ابیات بیدل پر کنم، اینک یک نمونه از قول بیدل در تقبیح (صوفی) تقدیم میکنم ، واز جناب (رشید) تقاضامیشود یک بیت بیدل را درتائید (وحدت الوجودی یا صوفی و تصوف) ارائه کند :

رقاصی صوفی و سماع سر بازار
کز وجد فگندست بگردن کل دستار
از عالم آزادی تنزیه مپندار
آسودگی یی نیست درین فرقهء انکار (1)
گر چرخ برین اند ، همان چرخ کلا لند (2)

(1) عالم: بفتح ل وکسر م خوانده شود (2) برین = بالا ، آسمان: یعنی صوفیها خودرا درچرخ آسمان می بینند ، درحالیکه در روی زمین بمثابهء خاک و گلی اند که کلال از آن کوزه میسازد).

مطالعهء احوال وآثار بیدل نشان میدهد که درسنین جوانی بعقیدهء "جبر " گرایش داشته است. به نمونه های ذیل توجه فرمائید :

همه مجبور دست تقدیریم
کرد و ناکرد اختیاری نیست

دوش جبر و اختیار مبحث تحقیق بود
جز بحیرت دم نزد (بیدل) چه داند بنده بود

(بیدل) اگر روز جزا ، پرسد ز احوالت خدا
پیشانی خود باز کن ، گو آنچه بنوشتی بخوان

اما درسنین بعدی و موسفیدی ، بیدل یک مومن تمام عیار و پیرو شریعت است که ثبوت آن در بیت ذیل ازنقد پوهاند صاحب وجود دارد.

اما پوهاند صاحب که مطمئن است (خوشگو) درحق بیدل (بدگویی) کرده است ، چرا دروغ اورا مثال آورده است ؟ :

داشت غافل سرکشیهای شباب از طاعتم
قالب خم گشته یا د از گوشهء محراب داد

(درنقد پوهاند صاحب کلمهء "سرکشیها " (بدون /ی/) مصراع را سکته ساخته وهم اشتباهات تایپی و نگارشی دیده میشود) .

پوهاند (رشید) میگوید که: « کلمات (بود ، بودی و بودا) معنی روشنی و درخشندگی را میدهند... بیدل زبانهای سانسکریت وبالی رامیدانسته وکلمه (بودینه) رابمعنی زبان های سانسکرت وبالی بکاربرده که مراد ازین کلمه، بوزینه یامیمون حیوان نه ، بلکه (روشنی) بوده است...»

درست است که بیدل زبان سانسکرت و شاید هم بالی رامیدانسته ، اما او درزبان دری هم استاد بی نظیر است، و در(بیت بوزینه) که بیتی بزبان دری است ، بعقیدهء من کلمه (بوزینه) را قطعا بمعنی حیوان استعمال کرده نه بمعنی (روشنی) ، زیرا کلمه روشنی در آن بیت ازلحاظ معنی موقف و گنجایش ندارد . به تغییر مجوزهء پوهاند رشید که (بوزینه) را (بودینه) و (بودینه) را (روشنی) خوانده است، توجه فرمائید :

هیچ شکلی بـــــی هیولا قابل صورت نشد
آدمی هم پیش از آن کادم شود (روشنی) بود

اولتر ازهمه میگویم که (خالق السماوات والارض) بما گفته که آدم پیش از آن کادم شود (خاک) بود ، نه روشنی. این (روشنی) که (رشید)

صاحب تجویز میکند ، درین بیت بچه درد میخورد وچه نوع معنایی افاده میکند ؟ ارتباط معنی بین مصراع اول و دوم چه شد ؟ و آیا فقط تغییر یک کلمه در(بیت بوزینه) به معنی وتفسیر بیت کمک میتواند ؟ پوهاند(رشید) عوض آنکه درجستجوی معنی بیت فوق شود ، یک اختراع فرعی وغیر قابل قبول را ارائه میکند که قطعا بدرد این بیت ومعنی آن نمیخورد . همه بیدل شناسان درپی معنی وتفسیر وتوضیح این بیت و ارتباط معنی بین دو مصراع بیت افتاده اند ، اما پوهاند رشید فقط یک کلمهء بیت را ، آنهم باساس تخیل وبدون ثبوت علمی، تغییرمیدهد و اصرار میورزد که مشکل حل شده است. تصورمن برین است که کلمهء ساختگی (بودینه: بمعنی روشنی) حتی در اشعار شعرای اردو زبان یا درنثرمروج درهندوستان استعمال نشده و اگر شده باشد بایست یکی دو نمونه آن ارائه میشد.

تجویز پوهاند رشید از لحاظ معاییر علوم نحو ومعانی درزبان دری نیز قابل قبول نمیباشد. البته بیدل دراشعار دری خود کلمات بیگانه اززبان هندی را استعمال کرده و ما چند مثال آنرا درینجا می آوریم، اما اگربیدل میخواست عوض کلمه (بوزینه) کدام کلمه اززبان سانسکرت یا بالی را دربیت فوق استعمال کند ، کلمه ایرا انتخاب میکرد که معنی (بیت بوزینهء) او را خراب نمیساخت ، بیدل استاد برازندهء نظم دری است که درديوان اوبيت ناقص نمی یابیم. به نمونه های ذیل دارای کلمات اردو توجه کنید :

کر و فر ابنای زمان لاف نوردیست
هنگامهء تاب وتب شان مایهء سردیست
انجام غرور بقمیها همه زرد یست

با لیدن سیم و زر ا گر حالت مردیست
مرد است که بی خایه تر از خواجه هلا لند

(درمخمس فوق "بقمیها " نام طایفه ایست درهندوستان وقت - و "خواجه هلال " هم نام شخصی بوده درهند) .

از دال و گل و زینت و شلوار مشجر
وز تسمه دلاکی و کنار چکن زر
وان چهره کبودی چقدر گل زده برسر
گر نیست هوس مایل هنگامهء دیگر
آخر بچه علت مسی و ا رگچه ما لند

(درمخمس فوق "دال " بمعنی دلالی - "چکن زر " بمعنی چکن دوزی ، اصطلاح خاص زبان دری که درایران مفهوم نباشد - "مسی " درزبان اردو بمعنی بدکردار یا لب سرین مال - " ارگچه مال " درزبان اردو بمعنی عطر وخوشبویی مال)

خلقیست درین معرکه مجهول وحسد کیش
بیدل تو ازینها مبر اندوه کم وبیش
از غرو فش پوچ، تهورنرود پیش
زین ریش و بروت جعلی، هیچ میندیش
خوش باش که این شیرنران ماده شغالند

(دربیت فوق " شلوارمشجر ": نوعی دامن یا تنبان منقش درهند - "چهره کبودی ": جوان بچه هائیکه روهای خود را آرایش میکردند درهند - "شیرنران " مثلیکه کرزی گفت "من شیرهستم " یا "شیرپنجشیر " که بیدل اینها راماده شغال میخواند.)

از جناب پوهاند (رشید) باید گله کرد که عوض آنکه نقد خود را بالای معنی و تفسیر (بیت بوزینه) متمرکز میساخت، یک کلمه ناجور(بودینه) را تراشیده و بموضوعات فرعی و خارج بحث، از قبیل مد فن و قبر بیدل، مفهوم روشنی و ذره در شعربیدل از نگاه مرحوم سلجوقی و امثالهم پرداخته است. اما تحقیق اقای داکتر سید حمیدالله روغ اگرچه بمعنی و تفسیر(بیت بوزینه) نایل نشده، و شامل چند بدعت در بیدل شناسی میباشد، معهذا غنای فلسفی دارد و مصروف کننده میباشد. نکتهء نامناسب دیگر در نقد پوهاند(رشید) نقل قولیست اززبان شخصی بنام(خوشگو) که بیدل را «درعهد پیری معتاد به بنگ کشی و پرخوری» کرده است. آنگاه پوهاند رشید درعین پاراگراف(خوشگو) را آدم دروغگو خوانده و گفته که:«خوشگو بیدل رانشناخته وآنچه درحقش گفته دروغ و اتهام بوده است.» شخصی با لقب علمی (پوهاند)، یک مطلب راتا تدقیق نکرده باشد دریک تحقیق علمی نمی آورد، و اگر آورده باشد، خودش آنرا تردید نمیکند ! به بیت ذیل بیدل در باب (بنگ) از صفحهء 363 غزلیات، توجه فرمائید:

عدم هستی شد از وهم تو و من
خیال آنجا که زور آورد بنگ است

بیدل درین بیت "زور خیال بنگ"، یعنی زور نشهء بنگ، را وهمی خوانده که "عدم" را "هستی" می پندارد.

بیدل آدم صالح بوده و در تحصیل نفقه بسیار رنج میکشیده است. به بیت ذیل توجه فرمائید:

تحصـــیل روزی آســـان نتوان شـــمرد (بیدل)
تکلیف خاک وخون است ، این نان وآب خوردن
(ص 1018 غزلیات)

کسانیکه مرا میشناسند ، سیاق کلام ونوشتارمن همیشه ترد بوده ، خصوصا درمسایل علمی نباید مجامله کرد. من بهمه بیدل شناسان ودانشمندان افغان ارج و احترام قایلم، وخودرا بیدل شناس نی، بلکه یک طالب العلم درین رشته میشمارم. هدف از تشریحات فوق اینست که درشناخت بیدل باید بسیار توجه کردتا به بیراهه سردچارنشویم. من از همه بیدل شناسان دعوت میکنم که ازحق وحقیقت دفاع کنند ، دراظهار حقیقت از کس نترسند ، ترد وبدون مجامله بنویسند تا بحقیقت برسیم، و ازین طریق یکدیگر خود را کمک و راهنمایی کنیم. معنی و تفسیر (بیت بوزنیه) را به کمک علم زبانشناسی دربخش دوم این بحث مطالعه میفرمائید .

قسمت دوم

معنی بلند من، فهم تند میخواهد
سیر فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم

آقای داکتر سید حمید الله (روغ) در تحقیق ادبی و فلسفی خود برای دریافت معنی (بیت بوزینه) 107 بیت بیدل، 7 بیت مولوی، و 2 بیت سنایی را با تعبیرها و معانی مختلف بررسی نموده و هم یک ترجیع بند شامل 42 بیت از شاعر خوب، رازق فانی (پرچمی معروف)، که تئوری داروین را در آئینهء اعمال انسان خوب تحلیل کرده است، ضمیمهء این تحقیق ساخته است. پوهاند عبد الخالق (رشید) نیز 25 بیت بیدل را بارتباط افکار و عقاید او تسجیل نموده و هردو مقاله درپورتال وزین (افغان – جرمن آنلاین) نشر شده اند. متاسفانه هیچیک از بیت های متذکره شباهت بجهانبینی (بیت بوزینه) ندارد. اگر این دو دانشمند چند بیت مشابه بیت بوزینه را جستجو و تحت تحلیل قرار میدادند، زود تر بمنزل میرسیدند.

بمنظور دریافت چند بیت مشابه با طرز افادهء (بیت بوزینه)، بدامن جلد اول (غزلیات) بیدل چنگ زدم، چونکه چهار جلد کلیات بیدل چاپ مطبعه کابل خوشبختانه در آرشیف مجله آئینه افغانستان وجود دارد. سه روز پالیدم و دو بیت مشابه الافاده با (بیت بوزینه) یافتم و این هر سه بیت را برای توضیح مرام بسنده میدانم. اگر چهار جلد کلیات بیدل را یک ماه بپالم یقین دارم ده تای دیگر نیز می یابم، ولی این تجسس را

بوقت دیگر میگذارم و با همین سه بیت دست بکارمیشوم. این دو بیت راعینا از غزلیات نقل کرده ام، اگر در وزن سکتگی داشته باشند ، گناه کاتب است ، نه از نقال.

بیت اول از ردیف (ت) ازصفحه 223 جلد اول غزلیات بدست آمد :

هیچ دانا نـــــزند تیشه بپای آرام
از بهشت آنکه برون آمده است آدم نیست

معنی سطحی یا روبنایی بیت بالا که بعدازین بنام (بیت تیشه) خوانده میشود ، درمصراع اول که یک جمله مستقل میباشد ، چنین است که: یک آدم عاقل و دانا پای جور و آرام خود را با تیشه لنگ نمیسازد – معنی سطحی یا روبنایی مصراع دوم که آنهم یک جملهء مستقل میباشد ، چنین است که: آن شخصیکه از بهشت برون آمده آدم نیست.

بیت دوم از ردیف (ن) از صفحهء 1018 غزلیات بدست آمد :

موقع شناس عصیان ذلت کش خطا نیست
می حکـــم شیـــر دارد درماهتاب خوردن

معنی سطحی یا روبنایی بیت بالا که بعدازین بنام (بیت عصیان) خوانده میشود ، درمصراع اول که یک جمله مستقل میباشد ، چنین است که: شخصیکه گناه و عصیان را بموقع مرتکب شود ، رنج خطا و ندامت نمیکشد - معنی سطحی یا روبنایی مصراع دوم که آنهم یک جملهء مستقل میباشد ، چنین است که: خوردن می در روشنایی ماهتاب ، حکم شیر رادارد.

بیت سوم همانا (بیت بوزینه) است که در تحقیق اقای داکتر سید حمیدالله روغ از قلم خودش و سایر بیدل شناسان مطرح قرار گرفته است:

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد
آدمی هم پیش ازآن کادم شود بوزینه بود

معنی سطحی یا روبنایی بیت بالا که قبلا (بیت بوزینه) خوانده شده ، درمصراع اول که یک جمله مستقل میباشد ، چنین است که: هیچ شکلی بدون شبه یا تصور آن به صورت تبدیل نمیشود - معنی سطحی یا روبنایی مصراع دوم که آنهم یک جمله مستقل میباشد ، چنین است که: آدمی یا انسان قبل از آنکه انسان شود ، بوزینه (حیوان، میمون) بود. از آنجا ئیکه دانشمندان بالای کلمه (هیولا) بسیار پیچیده اند ، در پاورقی اخیر این مقال بالای معنی این کلمه منحیث یک لغت ، معلومات بیشتر ارائه میشود (1).

از آنجائیکه در بخش اول به معنی "روبنایی" و "زیربنایی" جمله اشاره کرده بودیم ، ومعنی سطحی و روبنایی بیت ها وجملات فوق را نیز زیرهربیت نوشتیم ، قبل از ارائه معنی "زیربنایی" مصراع ها وجملات فوق الذکر، ایجاب مینماید هموطنان محترم را بمفاهیم "روبنا" و "زیربنای" زبان، از زاویهء معیارهای علم زبانشناسی (شعبهء نحو) آشنا بسازم.

شما میدانید که من (زبانشناس) هستم و درپوهنتونها تدریس کرده ام، اما نمیخواهم ازین مقال یک کورس زبانشناسی بسازم. توضیحات خلصی که برای درک معنی ابیات فوق لازم میباشد ، باید ارائه شود.

زبان بشر (همه زبانهای دنیا) دو وجه (چهره) دارند : یکی وجه خصوصی و روبنایی یا ظاهرزبان که هرسخنگوی زبان ، باسواد یا بیسواد ، دستورزبان خود را بصورت طبیعی وشعوری از دامان خانواده واجتماع تا سن چارسالگی یاد میگیرد وبا استفاده ازجملات زبان که مفاهیم کامل را ارائه میدارند ، با یکدیگر مخابره وافهام وتفهیم میکننند. هرزبان دستور مشخص دارد که بالای زبان دیگر تطبیق نمیشود.

وجه جهانی یا جهانشمول زبان چنین تعریف شده که همه زبانها ابزار مشترک دارند : همه زبانها از اسم، فعل، صفت، ضمیر، قیود زمان، مکان ، عدد ، پسوند و پیشوند (بعضی زبانها میان وندهم دارند) وغیره کارمیگیرند ؛ فقط نظم این ابزار درهرزبان فرق میکند ، مثلا درزبان دری میگوئیم: قلم خوب، اما درپختو ، انگلیسی ، فرانسوی و جرمنی میگویند: (خوب قلم) . نظم جمله درزبان دری: (فاعل – مفعول – فعل) است ، درحالیکه درزبانهای انگلیسی، فرانسوی وجرمنی (فاعل – فعل – مفعول)میباشد. نظم یکعده زبانهای دیگر(فعل – فاعل-مفعول) یا (فعل – معفول – فاعل) و غیره میباشد . زبان فارسی حذف فاعل رامجازمیشمارد (مثلا : مکتب رفته بودم)، اما دراکثرزبانها حذف فاعل مجاز نمیباشد.

زبانها ، علاوه بر ابزار فوق الذکر ، از تغییروفشار صوت برای افادهء مفاهیم (ندا) ، (امر) ، (سوال) و (نفی) در زبان گفتار و تمثیل آنها درزبان نوشتار توسط علامات خاص کارمیگیرند. سه علامت که درزبان نوشتار مقبولیت بین المللی دارند (!) برای امر ، (؟) برای سوالیه ، (نی) یا (No) برای نفی و(:) برای توضیح میباشد ، اما

برای (ندا) و(نفی) هرزبان طریق یا علامهء خاص دارد ، مثلا درزبان دری مفهوم ندا توسط کلمهء(او : اوبچه) و (ای: ای مردم-ای کسانیکه شما...) ، و مفهوم نفی توسط کلمهء(نی) افاده میشوند. برای مفهوم(ندا) در زبان دری علامه ای ندیده ام، اما مفهوم(ندا) از زاویهٔ علم معانی درهمه زبانها مقام خود را دارد ودرزبان فارسی نیز افاده و استعمال میشود. لهذا برای مقاصد این مبحث ، این علامه(&) را برای(ندا) بکار میبریم.

علم نحو هرکدام ا زمفاهیم فوق الذکر(باستثنی علامهء توضیحیه) را یک (constituent - گزیننده یا رکن مستقل) میشمارد ، مثلا: دیروز مکتب رفته بودی ؟ نی. : این(نی) از لحا ظ معانی درزیربنای خود یک جمله مستقل است: "نی، دیروز مکتب نرفته بودم." همینطوراست(سوالیه - ؟) *که درزبان گفتار دری توسط فشار صوت و درنوشتار توسط کلمهء(آیا) و یابدون(آیا) توسط(؟) افاده میشود.* بیتهای واجد "مدعا مثل" در دیوان(بیدل) ، در اکثر موارد در زیربنای خود مفهوم سوالیه دارند.

علم نحو یک شعبه ازشعبات علم وسیع زبانشناسی میباشد. کسانیکه با تئوری های علم نحو بلد باشند ، میدانند که مفاهیم(ندا) و (سوالیه) درزیربنای زبان وجود دارند و عندالزوم وضرورت در روبنا کشیده میشوند. برای معنی و توضیح کلام منظوم که بنا برمحدودیت ها ی عروضی مفاهیم زیاد در یک بیت افاده میشود ، از علوم نحو ومعانی کارگرفته میشود.

درمورد شاعر وشعر و دیوانها ی اشعارنیز دوسه نکته قابل تذکر میباشند :

یک – شاعر: شاعر در تحت قید و محدودیت وزن شعر که توسط علم عروض سنجش و پیمایش میشود، مجبوراست با انتخاب کلمات و معانی مردم پسند، بکر، عقیدتی، فلسفی، مدح، قبح، مزاح و غیره، مرام و مقصد خود را در دومصراع یک بیت که هرکدام یک جمله میباشد، بیان نماید. گاهی هم دومصراع یک بیت، یک جمله راتشکیل میدهد. اگر مراد شاعر در یک بیت (امریه) یا (سوالیه) یا (نفیه) یا (ندائیه) میباشد، افادهء این مفاهیم در معنی بیت شامل ومضمر است که خواننده باید خودش آنرا درک کند. آشنایی با قواعد و تئوریهای علم نحو برای درک وفهم معنی ابیات مبهم و مغلق، کمک میکند.

نکتهء دوم و بسیار مهم درباره شاعر، جهانبینی وگرایش عقیدتی شاعر است. مثلا شاعر معتقد بدیانت وشریعت اسلام، هیچگاه کفر و بضد شریعت وارشادات اسلام، شعر نمیسراید - یک شاعر برهمن و بودیست (هندو) خدا را درجسم بت می بیند (دو). یک شاعر مارکسیست تکوین را در تنازع بقا و سلسله مراتبی و نظام کاینات را باصطلاح سید جمال الدین افغانی در "نیچریه" - Naturalism. " می بیند (اشعار سلیمان لایق و بارق شفیعی را بدفاع از مارکسیزم وسوسیالزم همه بخاطر دارند، اگرچه میگویند سلیمان لایق درین اواخر ظاهرآ دوباره مسلمان شده است)- یک شاعر مسیحی حضرت عیسی ابن مریم را پسر خدا ودرچوکات "تثلیت– سه گانه گت" تمثیل میکند. شناخت عقیدت وجهانبینی شاعر کلید اصلی اشعار فلسفی او میباشد.

بیـدل مَلـک نبـوده وبیگنـاه از دنیـا نرفتـه است. دوره‌ء جـوانی بیـدل پرماجرا بوده وخودش باین وضع اشاره کرده است:

ترک ســود وسودا کن، قطع هرتماشا کن
می خور وطربها کن، من هم این عمل دارم
(ص 982)

امـا بعد ازآن مانند هرمومن دیگر توبـه کرده وپرهیزگارشده است. از هزارها بیت او، دونمونه تقدیم میشود:

خوشه سان از پای تا سر جمله دل آرم ببار
گـــرشود ا بـــرعنایت آبـــیار مزرعم

هـــرپـــاره از دلـــم در توحـــید میزند
یک نقش بیش نیست درآئینه خـــانه ام

بارتبـاط گـرایش عقیـدتی، بقسـم جملـه معترضـه جهـت معلومـات هموطنـان محتـرم حکـایتی از دوره‌ء کمونستی برایتـان بیـان میکنم کـه کمونسـتهای افغـان در دوره‌ء کودتـا و اشـغال شـوروی بـا بیـدل چطـور معامله کردند: در کلیـات بیـدل در وصف "کـار وکـارگر" اشعار زیـاد وجود دارد. کمونستهـا این اشعار را بیرون کشیدند وبالای آن رسالـه هـا و تیزس ها نوشتند، و اگرچه به بیـدل تاپـه‌ء کمونستی نزدنـد، امـا اورا طرفـدار سوسـیالزم و حـامی کـار وکـارگر خواندنـد. درهمـین دوره درماسکو دپارتمـان (بیـدل شناسـی) افتتـاح گردیـد وبچنـد نفرافغـان دررشـتهٔ (بیـدل شناسـی) دپلـوم دکتـورا دادنـد. ایرانیهـا کـه دیدنـد درماسکو (بیدل شناسی) افتتـاح شده و ازینطریق توده ای هـا را بیـراه میسازند، آنها نیز بعد از ماسکو در طریق (بیدل شناسی) پویان شدند.

دو – شعر : اصطلاح "شعر بی تکلف" اینست که شعر ساده و عام فهم باشد ، اما در مکتب ادبی هند ، جائیکه اسلام و فرهنگ زبان دری با بودائیت و زبانهای منشعب از سانسکرت در تماس آمده ، وزبان دری در دوره ء مغل زبان رسمی دربار هند وستان بوده ، اشعار این مکتب و این دوره ء ادبی با اشعار مکتبهای ادبی عراق و خراسان ، از لحاظ معانی ، تفاوتهای زیاد دارد. عوام تصور میکنند که اشعار مکتب ادبی هند مغلق و پیچیده است. خواص هرگاه بمطلب نرسند ، میگویند "این مطلب را بیدل نگفته ، یا غلط نقل وچاپ شده ". ایرانیها تا چهل سال پیش میگفتند اشعار بیدل زبان فارسی را معیوب وخراب ساخته است، اما درین اواخر به بیدل شناسی شروع کرده وکلیات بیدل را از روی چاپ مطبعه کابل ، با حذف وتصرف و ایزادات، چاپ کرده اند. اکثر دری زبانها شعر را باساس معنی سطحی و روبنایی آن میخوانند . یکعده افغانها کلمات شامل دریک بیت را مجزا از معنی کامل بیت ، تحت مطالعه قرارداده و معنی این کلمات را در آثار فلاسفه غرب (ریالیزم، سورریالیزم، اکزیستانسیالیزم وغیره) میپالند. اما معنی یکعده اشعار درزیربنای زبان مستورمیباشد ، و دسترسی به زیربنای زبان ، بمنظور درک وفهم معنی پنهان یا زیربنایی شعر، مستلزم آشنایی با معاییر علوم نحو و معانی میباشد. یک بیت (صائب) را طورنمونه تقدیم میکنم:

میشود معلوم بر تو (صائب) جمله اسرار جهان
کاسهء زانوی خود را گر تو جام جم کنی

"کاسهء زانو " از چه طریق "جام جم" شده میتواند ؟ : ازطریق خم شدن و بزانو نشستن و سجده کردن بدربار الهی. درزیربنای بیت فوق مفهوم

ندائیه وجود دارد – صائب پند و اندرز میدهد که اگر میخواهی اسرار جهان رابفهمی، از راه ریاضت و زانو را بسجده گذاشتن، میسر شده میتواند.

سه - دیوانهای شاعران: دیوانهای قدیمی هیچکدام با اصول تنقیط یا با علامات امریه (!) و سوالیه (؟) و ندائیه (&) مزین نشده اند. ایرانیها از سی سال باینطرف بعضی اثار منظوم را با علامات (امریه) و (سوالیه) نشانی کرده اند، اما درافغانستان اینکار اگر درین اواخرشروع شده باشد که من ندیده ام، درگذشته ها سابقه نداشت.

باعرض مراتب فوق، وبا قبول این اصل که مفاهیم (ندائیه) و یک نوع دیگر (سوالیه) در زیربنای زبان وجود دارند، یعنی درعلم معانی سوالیه دونوع میباشد: یکی عادی و معمولی که درروبنای زبان دیده میشود، دیگری شکی و تردیدی که درزیربنای زبان وجود دارد. اکنون معنی سه بیت فوق الذکر حضرت بیدل را در روشنی توضیحات فوق تحت مداقه قرارمیدهیم:

اول) بیت تیشه:

هیچ دانا نزند تیشه بپای آرام
ازبهشت آنکه برون آمده است، آدم نیست

دقت فرمائید که درمصراع اول این بیت یک ادعای منطقی نهفته است، اما درمصراع دوم با شناختیکه ازعقاید وجهانبینی بیدل داریم ، چطور قبول میتوانیم که بیدل گفته باشد که آنکه از بهشت برون آمده آدم نیست ؟؟ بیدل قران را از اول تا آخر خوانده و میداند که خداوند وخالق آدم گفته که خودش آدم را ازبهشت برون رانده است.

حالا اگر بمفهوم زیربنایی مصراع اول متوجه شویم می بینیم که این مصراع یک (ندائیه) است، زیرا مقوله‌ءعام است که "آدم عاقل پای جورخود را با تیشه لنگ نمیسازد ". لهذا درمصراع اول، بیدل ندامیکند که:

((ای مردمیکه، ای کسانیکه شما می پندارید که)) "هیچ دانا نزند تیشه بپای آرام "&، در زیربنای این مصراع (ندائیه) وجود دارد، یعنی بیدل مردم را بیک عقیده‌ء ناقص متوجه میسازد.

در زیربنای مصراع دوم سواالیه (؟) موجود است، از نوع سوالیه شکی وتردیدی، زیرا بیدل یک عقیده‌ء ناقص عامه را نفی و باطل میشمارد، لهذا میپرسد:

آیا "از بهشت آنکه برون آمده آدم نیست ؟؟ " " بلی آدم (ع) است که پیغمبر وعاقل بود، اما اشتباه کرد و چیزی را خورد که ازآن منع شده بود، گویا تیشه بپای خود زد و ازبهشت اخراج شد: نتیجه اینکه انسان ولو پیغمبرهم باشد اشتباه میکند - بیدل در(بیت تیشه) اخطارمیدهد: این عقیده‌ء عامیانه که انسان عاقل اشتباه نمیکند، غلط است، پیغمبر (حضرت آدم) هم اشتباه کرده !

دوم) بیت عصیان:

موقع شناس عصیان ذلت کش خطا نیست
می حکم شیر دارد در مهتاب خوردن

معنی سطحی و روبنایی این بیت چنین مینماید که گویا هرکس گناه بموقع کند، مثلا درشب چاردهم ماهتاب می بنوشد، این گناه بموقع "ذلت کش خطا نیست "، یعنی ندامت وپشیمانی بار نمی آرد ، چونکه

شاید تصور شود می در شعاع ماهتاب رنگ سفید شیرگون اختیار میکند. حالا باید تعمق کنیم که عقیده و جهانبینی بیدل باو اجازه میدهد چنین فتوایی صادرکند که در شب ماهتاب یا درهوای مطبوع پغمان یا در حلقهء دوستان می بخورید ، خطا نیست و گناه ندارد ؟؟ جواب منفی است، زیرا اسلام خوردن می وشراب (خمر) را منع کرده است. البته کسانیکه میخورند (گناه میکنند) و منتظر رحمت بی پایان رب العالمین میباشند. پس باید متوجه زیربنای این بیت شویم ، آنگاه بسهولت ملتفت میشویم بیدل در زیربنای این بیت درمصراع اول از (ندائیه) و درمصراع دوم از(سوالیهٔ شکی) کار گرفته و این ذهنیت خام عامیانه را که "عصیان بموقع ندامت وگناه ندارد " بحیث یک مسلمان پابند شریعت رد کرده و باطل شمرده است. بیدل میگوید:

((ای مردمیکه، ای کسانیکه شما می پندارید که شخصیکه گناه بموقع کند ، یعنی:)) "موقع شناس عصیان ذلت کش خطا نیست " &"

و درمصراع دوم ، بیدل مردم را باین سهو واشتباه شان متوجه میسازد و سوال میکند که:

آیا "می حکم شیر دارد در ماهتاب خوردن "؟؟ طبعا ندارد ! بیدل مسلمانوار میگوید : هر عصیان و گناهیکه شما انجام میدهید ، آنرا به بهانهء " "گناه بموقع " " نپندارید و نپوشانید ، گناه گناه است ، خواه بموقع صورت بگیرد یا بیموقع. خداوند بینا و آگاه است ، گناه شما را می بیند ، و شما عذر "گناه بموقع" را در روز محشر به نزد خالق تان پیش کرده نمیتوانید. آیا باشناخت جهانبینی بیدل ، معنی وتفسیر دیگری برای این بیت پیدا کرده میتوانید ؟

سوم) (بیت بوزینه) :

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد
آدمی هم پیش ازآن کادم شود بوزینه بود

معنی سطحی و روبنایی این بیت را آنطوریکه مردم تصور کرده اند ، دیدیم که: هیچ شکلی بدون شبه یا تصور آن به صورت تبدیل نمیشود – آدمی یا انسان قبل از آنکه انسان شود بوزینه (حیوان، میمون) بود .

دانشمندان متوجه میشوند که در معنی روبنایی این بیت منطق وجود ندارد . تصور تنازع بقا و سلسله مراتبی درین بیث بخاطری از بیخ وریشه رد میشوئد که (بیت بوزینه) حدود 300 سال قبل از افکار وتئوری داروین سرائیده شده و شاعر این بیت یک شخص مومن ومتشرع و دلبسته به جهانبینی (وحدت الشهود) است. او در دورهء حیات خود سخت معتقد بوده که انسان از خاک (تراب) آفریده شده و علت خلقت انسان بحیث "خلیفه " شاید هم این بوده که او خالق خود وکاینات را بشناسد . آیا شناخت ما از بیدل اجازه میدهد که او بعد از یک عمر دفاع از شریعت اسلام، آنهم در کشوریکه اسلام تازه درانجا رخنه کرده و دراقلیت قرار دارد ، بتائید جهانبینی تناسخ برهمن ها ، فتوا بدهد که "آدمی پیش از آن کادم شود بوزینه بود " ؟؟ زیرا بیدل بقران ایمان دارد که خداوند آدم را ازخاک آفریده. شاعری میگوید:

کی بی سبب ما را چنین از خاک پیدا کرده ای ؟
بهـر شناسایـــی خود ، این فتنه برپا کرده ای

" فتنه " دربیت فوق بمعنی آدم یا انسان بکار رفته است.

بنا بران برای فهم معنی (بیت بوزینه) ، بازهم از مفاهیم (ندا -&) و (سوالیهٔ شکی - ؟؟) در زیربنای بیت کارمیگیریم :

((ای مردمیکه ، ای کسانیکه شما می پندارید که هیچ شکلی و هیچ موجودی بدون هیولا و شبه خود بصورت و هیکل تبدیل نشده)) " هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد "&

آیا "آدمی هم پیش از آن کادم شود ، بوزینه بود " ؟؟ نخیر، آدمی ، پیش از آن کادم شود بوزینه(حیوان یا شادی) نبود ، بلکه خاک بود !!!

برهمن ها بسیار پیش از داروین این عقیده راداشتند وهنوز هم دارند که بوزینه نسل ماقبل انسان است، بنحویکه روح بوزینه در انسان انتقال یافته است. REINCARNATION - تناسخ سلسله مراتب را در 10 مرحله می بیند و در مرحلهء چهارم آن ، حیوان چارپا را تمثیل میکند. بیدل بعقاید برهمن وهندو آشنایی دارد و میتوانست عوض "بوزینه " (حیوان) بگوید ، اما بنظرمن بدو ملحوظ نام بوزینه را دربیت آورده : یکی بخاطر قافیه غزل که(آئینه، پارینه، لوزینه، پشمینه ، بوزینه...) است ، دیگری در رد تناسخ که بوزنیه را ماقبل انسان میخواند. علاوتا موجودیت تعداد کثیرشادی درهندوستان و استفاده ایکه بعد از اهلی ساختن این حیوان ، از آن برای "شادی بازی" کارمیگیرند. شا دیها را لباس وبوت وکلاه میپوشانند و بالای آنها حرکات وعملیات مختلف انسان مانند را اجرا میکنند. میراث "شادی بازی "بچند معنی ، از هندوستان بافغانستان رسیده است. تصورات ناقصیکه از کلمهء "بوزینه" در (بیت بوزینه) صورت گرفته ، نیز یکنوع میراث همان شادی بازی، پنداشته شده میتواند. ما دربخش اول بتکرار گفتیم که معنی (بیت بوزینه) در متن بیت وجود دارد ، و اینک

ثبوت آنرا دربالا تقدیم کردیم که بیدل فلسفهء تناسخ برهمن ها را در (بیت بوزینه) رد کرده است .

عرض و مشورهء این طالب العلم بحضوربیدل شناسان محترم افغان اینست که بمنظور معنی و تفسیربیت های مشکل و مبهم حضرت بیدل و هر شاعر دیگر، از مفاهیم (ندا) و (سوالیه شکی) که در زیربنای چنین بیت ها موجود است ، کاربگیرند. و یا اینکه بیت مبهم را از طریق پورتال ها به نظر خواهی بگذارند تا از مساعی مشترک همه دانشمندان مستفیض گردند.

توضیح اخیر در باب مطالبیست که در بالا بنام (ندائیه&) در بین دو قوسین ((.....)) گرفته شده، شاید کسانیکه بعلم نحو آشنایی کافی ندارند ، بپرسند : این مطالب ندائیه که در زیربنا ی بیت وجود دارند ، چرا در روبنا ظاهر نمیشوند وچطور از بین میروند ؟ جواب عرض میشود :

معانی در دماغ انسان تبارز میکنند و درزبان گفتار یا نوشتا ر تصویر میشوند (اگرچه زبانشناسان معتقدند که زبان نوشتار تصویر نادرست گفتار است). اما دردایرهء شعر که محدودیت وزن حکمفرماست، شاعر میتواند تفصیل تصور خود را حذف و تلخیص آنرا در قالب بیت درآورد. وقتی از (حذف) نام بردیم، برای هموطنان محترمیکه با اصول وقوانین علم نحو آشنایی کافی ندارند بعرض میرسانم که درهمه زبانهای جهان چهارقانون جهان شمول در ترکیب کلمات و کلام وجود دارد : (ابدال) ، (قلب یا مقلوب)، (حذف) و (ایزاد). حالا اگرمن این چهارقانون راتشریح کنم ومثالها بدهم ، این مقال از بیدل شناسی به زبانشناسی تبدیل میشود. تکرارعرض میکنم که با ساس قانون

(حذف) ، آنچه درزیربنای زبان است، حذف میشود ، یعنی آن مطالبیکه در بالا بعنوان (ندائیه) بین دو قوسین ((......)) بنام زیربنای مصراع های اول سه بیت زیربحث ، مثال آورده شده ، بقرارقانون حذف در روبنا ازبین میروند.

یک مثال در بارهء کلمهء (ایران) برایتان تقدیم میکنم که در تحول این کلمه از ریشهء اصلی ، هرچهار قانون فوق سهم داشته است:

نام قوم (آریه) باراول درمناجات وسرودهای (رگ وید) بزبان سانسکرت (آریه) خوانده شد. حدود هزارسال بعد ، بعد ا زشناسایی (اوستا) ، نام مذکور در اوستا با تلفظ های (آیریه–آریا–آریه) خوانده شد. اما کلمهء (آرین) تلفظ انگلیسی کلمهء (آریه) است ، چونکه درزبان انگلیسی پسوند /an -/ دراخیر کلمات ، مانند (ی) نسبتی درزبان دری، مفهوم نسبتی دارد ، مثلا : INDIAN – ITALIAN-RUSSIAN . اکنون تطبیق چهارقانون را درتحول کلمۀ (ایران) مشاهده میکنیم.

ابدال: صوت (آ) در کلمه (آریه)، به صوت (ا) به کسره تبدیل شده ودرنتیجه (اریه) (به کسر الف) تحول کرده (واول ها درهمه زبانها معنی کلمات را تغییرمیدهند ، بطورمثال کلمهء (سر) را به فتحه، کسره و ضمه بخوانید ، سه معنی مختلف بدست می آید).

قلب یا مقلوب : از جزء /ریه/ کلمهء (اریه - بکسر الف) دو صوت / ر/ - /ی/ مقلوب شده ، یعنی /ی/- /ر/:/یر/شده.

مثالهای مقلوب در زبان دری: (قفل به قلف) و درزبان پشتو (خمکه– مخکه).

حـذف: از آنچـه در نتیجـهء تطبیـق ابـدال و قلـب باقیمانـده / ایـره/ (بکسر الف) میباشد. حالا قانون حذف بالای صوت / ه / تطبیق میشود ، و آنچه باقی میماند /ا یر / است (بکسر الف).

ا یزاد : همه میدانیم که زبان فارسی دو رسم جمع دارد : یکی /آن / ، مثلا : درخت – درختان ، مرد – مردان و دیگری / ها / ، مثلا : کتاب – کتاب ها - قالین – قالین ها و امثالهم. بموجب قانون (ایزاد) ، هرگاه رسم جمع / ها / را با / ایر / بچسپانیم (ایرها) یعنی (اریه ها) بدست می آید ، و هرگاه رسم جمع /آن / را با / ایر/ ایزاد کنیم ، کلمه (ایران) بدست می آید . ایران بمعنی سرزمین آریه ها که افغانستان نیز از لحاظ قدامت تاریخی درین تعریف شامل است. این تحول در ظرف چند هزارسال صورت گرفته، اما نام ایران بعوض (فارس) از تاریخ اول جنوری 1935 م رسمیت یافته که مطابق ماه جدی 1314 هش میباشد .

---

(1) تعریف کلمه ء (هیولا) را از دیکشنری محمد معین دربخش اول ارائه کردیم. من دو دیکشنری قدیمی دارم، هر دو از کشور انگلستان ، کلمات فارسی (و کلمات عربی رایج درزبان فارسی – دری) را به انگلیسی ترجمه کرده اند. معنی کلمات (هیول) و (هیولا) را بزبان انگلیسی ذیلا میخوانید :

1) Dictionary of Persian, Arabic and English - By John Richardson & Francis Johnson – Wadham College, Oxford, 1829 , page 1699 :
A particle of dust seen by the rays of the sun .

Matter, the first principle of everything material, the first sketch of a picture or sculpture. Cotton.

یک - هیولا (هیولی) : (ترجمه: یک ذره‌ء گرد که در شعاع آفتاب درحال چرخ زدن باشد .

ما د ه -- اولین بنیان (پرنسیپ) هر شی ما دی -- اولین خاکه‌ء یک رسم یا مجسمه "یعنی شبه" - کتان وزغر.)

2) Persian – English Dictionary – By F. Steingass, Ph.D., London, 1838, page 1522 :
A particle of dust seen floating in the rays of the sun.
Matter, the first principle of everything material, the first sketch of a picture or sculpture.

دو - هیولا (هیولی) : (ترجمه: یک ذ ره‌ء گرد که در شعاع آفتاب درحال چرخ زدن میباشد.

ما د ه -- اولین بنیان (پرنسیپ) هر شی مادی -- اولین خاکه‌ء یک رسم یا مجسمه "یعنی شبه")

سه - از دیکشنری سلیمان حییم - فارسی به انگلیسی -- چا پ تهران ، سال 1332 - صفحه‌ء 965 : هیولا :

Matter, chaos, monster, huge thing or person

(ترجمه: ما د ه -- هرج مرج ، بی نظمی -- هیولای روز ا زل -- هیولا ، جانوربزرگ و مهیب ، عجایب المخلوقات ، مخلوق ناقص -- جسم یا شخص بزرگ الجثه) -

از همان دیکشنری حییم ، ترجمهء کلمهء (هیولایی) بانگلیسی:
(ترجمه: بی نظمی -- مربوط بماده

Chaotic, Pertaining to matter.

(2) نام (بودا) درزبانهای فارسی ودری مطابق به تلفظ اصلی نام او اقتباس نشده است: درفارسی و دری (بودا) می نویسند - در انکلیسی (BUDDHA) "بودها" مینویسند - در اردو و هندی (بودا) را (PURNIMA) میخوانند - نام اصلی بودا در دورهء جوانی و شهزادگی او (GAUTAMA)- بوده است. بهنگام ریاضت در تحت درخت انجیرنما که درهندی (BODHI) گویند به (گوتاما) الهام رخ داد ، بعدازآن اورا (بودها) خواندند که معنی (بیدار، آگاه، خردمند) دارد.

قسمت سوم

آخرین سخن پیرامون یک بیت بیدل

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد
آدمی پیش از آن کادم شود بوزینه بود

دربخش قبلی خوانش صحیح بیت فوق (بیت بوزینه) ودوبیت دیگر شبیه آنرا توام با معنی آنها ازطریق درآمدن به زیربنای زبان بطور مختصر تقدیم نمودیم وتذکردادیم که باساس تئوریهای جدید علم نحو - یک شعبهء مهم علم زبانشناسی - زبان بشر دونماد دارد: یکی روبنای زبان که درمورد زبان نوشتار آنچه بروی کاغذ ثبت شده، خوانده میشود وهرکس بزعم خود آنرا معنی میکند (المعنی فی بطن شاعر.) ودیگری زیربنای زبان است که آنرا بجز کسانیکه زبانشناسی خوانده باشند، دیده وکشف کرده نمیتوانند، زیرا کشف زیربنای زبان اصول و تخنیکهای بخصوص دارد.

متاسفانه من بکامپیوتر مهارت کافی ندارم تا بتوانم طریق راه یافتن به زیربنای زبان را بوسیلهء گرافیک (یعنی خطوط عمودی وافقی) ترسیم کنم، اما از طریق افادهء زبانی قبلاً گفتم ونوشتم که هرگاه بیک بیت مغلق مواجه شوید، با طرح (ندائیه =&) و (سوالیه شکی = ؟؟) میتوانید به زیربنای زبان دسترس یابید. یک دانشمند تذکر دادند که (سوالیه) یک طرح نو نبوده و همیشه استخدام شده است. این ادعا

درست است ، اما بقرار تئوری های علوم نحو و معانی دو نوع (سوالیه) وجود دارد که عامهٔ مردم تنها یکنوع سطحی آنرا مشاهده میتوانند : سوالیهٔ سطحی که هرسخنران آنرا مشاهده میتواند ، (سوالیهٔ عادی) یا "مفهومی" است که درروبنای زبان دیده میشود ودرنگارش توسط این علامه(؟) افاده میگردد. دومی (سوالیه "شکی وتردیدی") است که در زیربنای زبان قرارداشته و درروبنا دیده نمیشود . حضرت بیدل دراشعارخوداز هردو نوع سوالیه بوفرت کارگرفته است. چهار مثال (سوالیه مفهومی - ؟) را درابیات ذیل حضرت بیدل مشاهده میکنید :

بصد گردون تسلسل بست دور ساغر عشقم
که گردانید یا رب اینقدر گرد در عشقم ؟
غم دردم ، سرشکم ، ناله ام ، خون دلم ، داغم
نمیدانم عرض گل کرده ام، یا جوهرعشقم ؟

صبحم آن و شامم این ، طرفه زندگا نیهاست
برگ عشرت هستی، غیر رقص بسمل چیست ؟

تمثال بغیر از اثر شخص چه دارد ؟
خوش باش که خود را تونمودی هنراوست (بیدل)

بر من که صبوحی زده ام خرقه حرام است
ای مجلسیان راه خرابات کدام است؟
(ازسعدی)

(سوالیه مفهومی) یا (استفهامیه) همانست که درزبان گفتار بوفرت استعمال میشود وهم درزبان نوشتار و اشعار بوفرت دیده میشود ومعنی آن پرسان یک مطلب، یک جهت یا یک ادعا است.

اکنون لازم است مرور مختصری بر مسیرتئوریهای نحو نمائیم. تئوری نحو مبتنی براستفاده از زبان بحیث وسیله ای برای رفع ضرورت ، بار اول درقرن 19 درمکتب علمی (پراگ - چکوسوالکیا) بوجود آمد وعلمایی مانند :

Vilem Mathesius (1882-1945) – Saussure (1919) – Caroline University of Prague - synchronic linguistics - prescriptive linguistics

یکنوع زبانشناسی مبتنی برشناخت اجزای روبنایی زبان واصول ساختمانی آنرا تا سال 1945 تدریس میکرد ند و همین طرزالعمل به تقلید از (مکتب علمی پراگ) درجرمنی، فرانسه و انگلستان نیز تعقیب میشد. مکتب علمی پراگ با اشغال چکوسلواکیا توسط المان نازی درسال 1945 مسد ود گردید. البته درقرن 18 درالمان نیز دانشمندانی بطورانفرادی بالای ماهیت زبان کارکرده وآثاری بجاگذاشته اند. افزارکارعلمای اروپایی تنها نمونه هایی اززبانهای اروپا بود، بنا برآن تئوری های شان محدود و منحصر باصول ساختمانی همان زبانها ارائه شده است. اما درامریکا باراول دانشمندی بنام (Sapir) بااستفاده از نظریات (مکتب پراگ) وبعدا (Bloomfield) با مطالعه زبانهای بومیان (سرخ پوستان) امریکا وبعضی زبان های افریقایی ، تعریفی وسیع تر ازماهیت زبان ارائه توانستند ، معهذا طرز دید همهء شان مبتنی برساختمان های روبنایی

زبان بود : فاعل - فعل - مفعول و ملحقات هرکدام و ارتباطات روبنایی هرکدام با یکدیگر.

انگلیسها درمستعمرهء وسیع هندوستان که صدها زبان منشعب از سانسکریت درآن نیمقاره مروج بود ، درقرن 19 موفق بکشف خویشاوندی بین زبانهای هندوستان و اروپا شدند و ازآن ببعد عنوان " " فامیل زبانهای هند واروپایی " " درعلم زبانشناسی جا گرفت و شعبهء (زبانشناسی تاریخی) به تحقیقات دامنه داری درین ساحه پرداخت که تا امروز دوام دارد.

(Noam Chomsky) پروفیسرچامسکی درسال 1957 با نشر دوکتاب (ساختمانهای نحوی) و (دستور زایا) انقلابی درزبانشناسی پدید آورد و باراول زیربنای زبان راکشف و مطرح ساخت. بعد ازین ، تئوری های نحو کاملا متحول شد و اصول خوانش زیربنای زبان تشریح و میسرگردید. پروفیسر چامسکی در پوهنتون اندیانا استاد ما بودند وآثار این نابغهء قرن بیستم راهرشاگرد زبان شناسی خوانده است. تئوری نحو چامسکی همه معضلات دستوری زبان راحل کرد ، باستثنی ترکیبائیکه با فعل(To Be = بودن)ساخته میشوند ، مثل: (هوا گرم است) - (امروز خنک است) - (زلمی گرم شده) ، (کچالو پخته شده) وامثالهم. درین نوع ترکیبات مفهوم فاعل و فعل از لحاظ معانی مبهم است ، زیرا هوا گرم است = هوای گرم ، و این ساختمان رانمیتوان (جمله) قبول کرد - یا در ترکیب (کچالو پخته شده) فاعل درک ندارد - درحالیکه تعریف جمله در علم نحو (فاعل - فعل - مفعول) یا (فاعل - مفعول - فعل) و امثال آنست که درمورد افعال لازمی تنها (فاعل - فعل) میباشد.

بعد ازچامسکی ، زبانشناس دیگرامریکایی موسوم به(Fillmore) درسال 1964 تئوری جدیدی بنام(Case Grammar - دستورمبتنی بر حالت) را تالیف کرد که انقلاب دیگری درعلم نحو پدید آورد وخلاهای تئوری چامسکی را پر ساخت. این تئوری بزبان شناسان توانایی بخشید تا یک (جمله) را اگر بقرار تئوری (دستور زایا) تشریح شده نتواند ، بوسیله تئوری (دستور مبتنی برحالت) تشریح کنند. بعد ازین درعلم نحو مشکلی باقی نمانده است.

مقصد من ازارائه این تاریخچهء بسیار مختصرتئوری های نحو اینست که من آفتاب سرکوه ورفتنی استم ، ازین توضیحات برای بیدل شناسان محترم افغان راهنمایی به تئوریهای نحو وشناخت زیربنای زبان میسرشود ، زیرا هربیدل شناس درعین زمان زبانشناس بوده نمیتواند .

اکنون میرویم بتوضیح شکل دوم (سوالیه) که درزیربنای زبان پنهان میبا شد ومعنی (شکی یا تردیدی) دارد. موقعیت وموجودیت این (سوالیه شکی وتردیدی)) را درزیربنای زبان نمیتوان یافت تا اول و پیشتر از (سوالیه) موقعیت وموجودیت (ندائیه) را تثبیت نکنیم. بطورمثال ، حضرت بیدل درمصراع اول بیت بوزینه نوشته است:

" هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد . " اگر قبول کنیم که این مصراع یک جمله خبری است، یعنی معنی نهفته درین مصراع نظر وجهان بینی شخص بیدل بوده وقاطعیت دارد ، نه تنها ما بیدل را نشناخته ایم ، بلکه ضرورتی برای طرح (سوالیۀ شکی - ؟؟) در مصراع دوم احساس نمیشود – چه اگرکسی (سوالیه) را درمصراع دوم بدون

طرح (ندائیه) در مصراع اول بگذارد ، در آنصورت یک (سوالیه مفهومی) میباشد که مثالهای آن در فوق دیده شد ، نه (سوالیه شکی وتردیدی - ؟؟).

آنچه بیدل در مصراع اول نوشته است: " هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد& " نظر و جهانبینی بیدل نیست، این مصراع بیانگر جهانبینی عامهء مردم است که بیدل آنرا بطور مثال وکنایه آورده وتوسط آن (ندا) میکند که: ((ای مردم وای کسانیکه شما می پندارید که)) " " هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد& " " -و در مصراع دوم با استفاده از(سوالیه شکی وتردیدی - ؟؟) با یک منطق بسیار قوی برذهنیت عامه خط بطلان میکشد و آنرا ردمیکند و می پرسد : "آدمی "که یک شکلی از اشکال خلقت است ، آیا "پیش از آن کادم شود " (یعنی بشکل آدم درآید)، بوزینه (یعنی حیوان) بود ؟؟ " " بیدل قران راخوانده وفهمیده وپیرو آنست، و او چگونگی خلقت آدم را هم درقران خوانده که ازخاک وگل بوده، نه اینکه اول (بوزینه = حیوان) بوده و بعدا "آدم" شده باشد ، وهم میداند که خداوند به "هیولا" ضرورت ندارد ، بلکه هرچه راخلق کرده باساس تصورازلی اوتعالی بوده است. خداوند داکتر ولی ذکی پروفیسر اناتومی در پوهنتون لوزان راببخشاید ، او درایام زمستان یک هفته نزدماميبود. روزی ازاو دربارهء ساختمان دماغ انسان معلومات خواستم. آنمرحوم مدت دوساعات بزبانیکه شخص کم سوادی مثل من فهمیده بتواند ، با استفاده ازرسم کردن قسمتهای مختلف دماغ روی کاغذ درزمینه توضیحات داد ودراخیر گفت: " "هرعملی از هر قسمت دماغ یک عملیه کامپیوتری خودکاراست که دربارهء آن یک کتاب میتوان نوشت. " "

حالا من بارتباط کلمهء ""هیولا"" که دهریون ادعا میکنند که درپروسهء تکوین اول هیولای هرشی خلق میشود، باز خود آن شی، ازدهریون میپرسم که درمورد دماغ انسان، آیا خداوند اول هیولای دماغ را خلق کرده با زخود دماغ را و یا معکوس آن ؟؟ (من درین مبحث و مباحث فوق الذکر برای تشخیص (سوالیه شکی) این علامه (؟؟) را بکاربرده ام.)

آن نوع زیربنا بینی یا درون بینی که ازطریق بکاربرد تخنیک (ندائیه - &) و (سوالیه شکی - ؟؟) میسرشده میتواند بیدل شناسان را بدرک معنی بیتهای مغلق بیدل و سایر شاعران (مکتب ادبی هند) موفق میسازد. در دو بیت مشابه بیت (بوزینه) که من از دیوان غزلیات بیدل پیدا کردم، شما ملاحظه میفرمائید که بااستخدام تخنیک (ندائیه-&) و (سوالیه شکی - ؟؟) معنی بیت درزیربنای زبان خوبتر دیده شده میتواند :

موقع شناس عصیان ذلت کش خطا نیست
می حکم شیردارد در مهتاب خو ر د ن ؟؟

آیا حضرت بیدل درچهارجلد ضخیم کلیات خود چنین فتوایی داده که هرکه عصیان وگناه بموقع بکند ندامت وپشیمانی ندارد؟ اگرشخصی یک بیت بیدل را با چنان فتوی پیدا کند من یکهزاردالرجایزه میدهم. بلی، مصراع اول این بیت نیزنظروادعای بیدل نیست، بلکه ذهنیت خام عامیانه است که بیدل آنرابطور (ندائیه -&) مطرح ساخته و مردم را هوشدار میدهد که((ای مردم و ای کسانیکه شما می پندارید که:)) " موقع شنای عصیان ذلت کش خطا نیست& "، آنگاه درمصراع دوم با استفاده از(سوالیه شکی وتردیدی- ؟؟) میپرسد : آیا خوردن شراب

درمهتاب کامل حکم شیررا دارد ؟؟ که البته ندارد_ روشنایی مهتاب کیفیت و خصلت می راتغییرداده نمیتواند. ملتفت میشوید که آوردن "شراب " و " شیر " درین مصراع ازیک تضاد مقبول ادبی نمایندگی میکند ، زیرا دردین اسلام "شیر " مشروع ومجاز، و "می " و "شراب " ممنوع میباشد.

دربیت مشابه دوم باز هم شما متوجه استعمال کلمهء " د م " درمعنی عجیب دیگری می شوید که غیراز نبوغ و دماغ بیدل ، به دیوان شاعر دیگری این نبوغ را نمیتوان یافت:

هیچ عاقل نزند تیشه به پای آرام
از بهشتی که برون آمده آدم نیست ؟؟

ضرب المثل عام است که "آدم هوشیار پای جورخود را لنگ نمیسازد. " وبیدل بالای این اندیشهء عامیانه تامل کرده می پرسد : ((ای کسانیکه شما می پندارید که یک شخص عاقل پای خودرا بدست خود لنگ نمیسازد)) - پس ملتفت شوید که حضرت آدم (ع) که هم پیغمبر وهم عاقل بود چرا اشتباه کرد و باساس همان اشتباه از بهشت بیرون شد ؟؟ پس این پیغمبر و این آدم عاقل چرا اشتباه کرد ؟؟ مقصد اینکه باساس جهانبینی بیدل، انسان هرقدر عاقل ودانشمند باشد ، بازهم از سهو و خطا و اشتباه خالی نیست.

این قسمت یک بحث کاملاً علمی و آفاقی است و مخاطب صحبت من ادیبان، بیدل شناسان و دانشمندان کشور میباشند . اینکه 70 سال قبل مرحوم مغفورعلامه سلجوقی نتوانسته بود زیربنای زبان رابخواند ، گرچه او علامه وفیلسوف زمان خود بود ، بخاطریست که درآنوقت علم معاصر زبانشناسی نه تنها درافغانستان بلکه در اروپا هم

راه نیافته بود. پوهنتون کابل پنج زبانشناس داشت و با تاثرعمیق میگویم که پوهاند نسیم نگهت، پوهاند رحیم الهام و پوهاند حبیب الله تږی برحمت حق پیوسته اند . ما دربین خود نشسته وفیصله کرده بودیم که از علم زبانشناسی برای معرفی زبانهای قدیم افغانستان وموقعیت وخویشاوندی سخنگویان 22 زبان افغانستان و اصالت و قدامت زبانهای دری و پشتو کارمیکنیم، ولی بفحوای بیت زیر:

خوش گلشنیست، ولی حیف که گلچین روزگار
مهلت نمیدهد که تماشا کند کسی

«گلچین روزگار مهلت» نداد ، وفقط همینقدرتوانستیم که ازطریق دپارتمنت های پښتو و دری یک سلسله کارهای مقدماتی، انجام یابد ، تاریخچه و دستور این زبانها طبع وتدریس شود ،اصطلاحات (دری) و(پښتو) درپوهنتون مروج گردد و وجوه دوگانگت و خویشاوندی زبانهای دری و پښتو توضیح و تشریح گردد.

آنگاه حادثهء تباه کن کودتای کمونستی و اشغال شوروی به پیش آمد وکمونستهای جاهل بمنظوراشغال چوکی وقدرت، ناموس و هم یگانه کانون بسیارغنی وغنیمت علمی کشور را بشوروی فروختند ، استادان تحصیلیافته که بدرد مملکت میخوردند ،عده ای شکنجه و محبوس ومقتول وعدۀدیگر مجبور بفرارازکشورو بعداً درهجرت زیر خاک شدند. سه استاد فوق الذکردرمهاجرت ودرامریکا بخاک رفتند ومن هم بعقب شان روانم. زبان شناس دیگر افغان، جناب پوهاند (زیار) الحمد لله حیات داشته درانگلستان بسرمیبرد.

اگرعمربقا کند رساله ای پیرامون زبانهای مردم افغانستان و در رد مدعیات غیر علمی وتفوق طلبی ایران مینویسم. نفوذ فرهنگی ایران

آنقدر درافغانستان زیاد شده که هرروز بیادبود کسانیکه درخدمت فرهنگ ایران بودند وهستند ، محافل تجلیل برپا میگردد وروز تا روز فرهنگ فروشی وفرهنگ زدایی درافغانستان تشویق میشود. کلمات ساخت ایران بطور سیل آسا درمطبوعات کابل اقتباس وترویج مییابد ،ازآنجمله اند(چالش) و(خلبان)که درزبان دری برای اولی (مشکل) وبرای دومی (پیلوت) مروح بوده است. امید است دری زبانهاازغیرت افغانی کارگرفته اصالت زبان خودرا حفظ کنند. و من الله التوفیق

بخش چارم

توضیحی در بارهٔ تاریخچه و اشتقاق زبان ملی پختو و مسایل دیگر مربوط به علم زبانشناسی

مقالهٔ " "تاریخ چیست ؟" " بقلم استاد سیستانی را خواندم و ازآن بسیار آموختم، خداوند متعال باین مورخ نامدار وطن صحت خوب و عمردراز نصیب نماید.

آقای داکتر سید حمید الله روغ باز هم مقاله دیگری در ویبسایت نشر کرده و شله گی دارد که (افغان) معادل (اوغان) نیست و (افغانستان) معادل (اوغانستان) نیست. من قبلا نوشتم که کلمهٔ (افغان) 1400 سال قبل وجود نداشت ، وقتی عربها بخراسان رسیدند و بامردم وسرزمینی بنام (اپگان) برخوردند ، این کلمه را (افغان) خواندند ، چونکه درزبان عربی اصوات /پ/ و /گ/ وجود ندارد. این ادعا را من ازشکم خود نکشیده ام ، علوم زبانشاسی وتاریخ هردو موید این ادعاست. وقتی من در پوهنتون محصل بودم، مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی همین مطلب را بتکرارمیگفت که " "کلمهٔ (افغان) معرب (اپگان) است " ". مرحوم استاد الهام درمضمون زبانشناسی همین مطلب را تدریس کرده ووقتی که نوبت تدریس بمن رسید ، منهم همین مطلب را با توضیحات بیشتر در بارهٔ اصواتیکه اززبان عربی در زبان دری شامل شده وچند کلمه ایکه عربها ازفارسی گرفته و آنرا

معرب ساخته اند ، تدریس کرده ام - یکی ازین کلمات بوتهٔ گلاب است که عربها ازخراسان بعربستان بردند و آنرا (جلاب) خواندند ، چونکه صوت /گ/ درزبان عربی وجود ندارد.

حالا ما بیک سلسله مدعیات جدید وغیرقابل باور ازقلم آقای داکتر روغ مواجه هستیم که صلاحیت مسلکی درعلوم تاریخ وزبانشناسی ندارند - داکتر روغ بعضی آثار ونوشته ها راکه مدارک اصلی واعتبارآنها معلوم نیست ، میخوانند و بعضی نام ها را در زبانهای اویغوری وهپتالی (که هردو شاخه های مادر زبان ترکیک میباشند) می یابند وفوراً باور و ادعا میکنند آن کلمات ریشهٔ کلمات پشتو وفارسی میباشند . برای معلومات اقای داکتر روغ دو معیار قبول شدهٔ علم زبانشناسی را درینجا درج میکنم و امیدوارم در مطالعات خود ازین دو معیار کاربگیرند:

1) COGNATE WORDS - کلمات خویشاوند : کلمات خویشاوند آن نوع کلماتیست که دربین زبانهای متعلق بیک خانوادهٔ زبان وجود دارند ودارای عین معنی میباشند. در خانوادهٔ زبانهای هند- اروپایی که فارسی و پشتو نیز ازهمین خانواده میباشند ، کلمات (پدر، مادر، برادر، گاو ، اسپ، قروت و امثالهم - یعنی کلمات دورهٔ اول زندگی مشترک نژادآریایی) هنوزهم درهمه زبانهای این خانواده (انگلیسی، فرانسوی، جرمنی، روسی ، هسپانوی و زبانهای سانسکرت وهندی) محفوظ مانده ووجود دارند .علاوه برکلمات خویشاوندی و حیوانات اهلی، یکتعداد کلمات دیگر نیز باعین معنی درزبانهای خویشاوندوجوددارند. یکدختر ایرانی محصلهٔ صنف چارم دیپارتمنت انگلیسی پوهنحی ادبیات، که پدرش سکرتردوم سفارت

ایران بود ، برای تکمیل دوره، لیسانس خود درکابل تا عینا درایران مدار اعتبار قرار بگیرد ، تقاضای تکمیل یک رساله را کرد. من برایش وظیفه دادم تا بالای کلمات خویشاوند درزبانهای هند-اروپایی تحقیق کند. آن محصله درحدود 90 کلمه رایافته بود ورسالهٔ او بزبان انگلیسی توسط من ویک استاد هندی ویک استاد امریکایی دردپارتمنت انگلیسی تصدیق ویک کاپی آن بکتابخانهٔ پوهنتون کابل سپرده شد. یکی ازکلمات شامل رسالهٔ اوکه بیادم مانده (قروت) است که درقاموسهای انگلیسی (CURD) ثبت شده است. درین تحقیق بیشترین کلمات خویشاوند درزبان هسپانوی یافت شده بود.

2) WORDS ONOMATOPOETIC -کلمات مشابه الصوت یا تقلیدی: این عنوان دردورهء تحصیل من درامریکا در کورس مضمون نحو (SYNTAX) مطرح قرارگرفت که خصوصیات زبانهای دنیا ازلحاظ ترکیب وساختمان کلمات و نظم جملات تدریس میشد : زبانهائیکه ساختمان شان ازنظردستورفرق دارد ، مثلا (فاعل -فعل - مفعول) (فعل-فاعل-مفعول) -(فاعل - مفعول-فعل)- (مفعول-فاعل-فعل) -(مفعول-فعل-فاعل) و امثالهم - زبانهائیکه (صفت) دراخیر جمله قرار میگیرد ، زبانهائیکه (میان وند) دارند ، زبانهای التصاقی، زبان هائیکه وندها دردوطرف یا قبل ازفعل و فاعل قرارمیگیرند ، زبانهائیکه مفاهیم زمان و مکان را بطور مختلف افاده میکنند و ... استاد این مضمون یک عالم برجسته بود که 12 سال درکشورهای افریقایی تدریس و بالای زبانهای افریقایی تحقیق کرده و در سال (1974) هشت کتاب او طبع شده بود. درصنف ما دونفرعرب ومن ازقارهء آسیا بودیم- استاد کلپ ها و کاست های

زبانهای افریقایی - زبانهای چینایی - تبتی ، زبانهای ترکی - مغولی وغیره را میگذاشت و اوراق چاپ شده هم بدسترس ما قرارمیداد وبه اصول سمعی - بصری ساختمان زبانها را تشریح میکرد. این کورس مدت ششماه دوام داشت و استاد موصوف باربار اصطلاح (ONOMATOPOETIC) را یاد میکرد واخطار میداد که اگر درمکالمات زبانهای مختلف، کلمات شبیه الصوت شنیدید تصور نکنید که عین معنی داشته یا خویشاوند میباشند. استاد بدونفر محصل عربی وظیفه داد تا در بین زبانهای فامیل چینایی - تبتی وعربی کلمات مشابه الصوت پیداکنند - و بمن وظیفه داد در بین زبانهای افریقایی و زبانهای فارسی - پَختو کلمات شبیه الصوت پیداکنم. من در بین زبانهای افریقایی و زبان پَختو سه کلمهٔ نهایت شبیه الصوت یافتم (ثلور - غوښه - ډوډی) - محصلین عربی کلمات شبیه الصوت زیاد دربین زبان عربی و زبانهای چینایی - تبتی یافته بودند - اما این کلمات درحالیکه شبیه الصوت بودند عین معنی را نداشتند. کلمات پختو از قبیل (غوښه = گوشت) درزبان افریقایی نام یکنوع درخت بود - (ډوډی) درزبان افریقایی (یک آله مانند کفگیر یا بیل) و (ثلور) نام یکنوع گیاه نشه ای بود.

چند مثال دیگر از کلمات شبیه الصوت را در زبان انگلیسی مشاهده کنید :

(1) درزبان انگلیسی کلمهء / GO/ با صوت / گو / بمعنی (رفتن) است ، اما این صوت در زبان دری (فضله) معنی میدهد.

(2) درزبان انگلیسی کلمهء / GOES/ با صوت /گوز/ بمعنی (اومیرود) میباشد ، اما همین صوت درزبان دری معنی /باد متعفن/ دارد.

(3) درزبان انگلیسی کلمهء / DOES/ با صوت /د ز/ بمعنی (او میکند) است، اما همین صوت در زبان دری معنی (صوت تفنگ یا صوت توپ یا یک صوت صدا دار) دارد.

ازتاریخ کشورخود می آموزیم که خاندانهای ترک نژاد (غزنوی وسلجوقی) ، مغولها ، تیمور واولاده اش ، بعدآ تیموریان هند ، قرنها درافغانستان حکومت و سکونت کرده اند - اینرا هم میدانیم که زبانهای (اویغوری) و (هپتالی) شاخه های فامیل زبان ترکیک میباشند - اما من باساس قوانین علم زبانشناسی که شمه ای ازآن دربالا ذکر شده ، مدعیات آقای روغ را قبول نمیتوانم که گویا "ماساغیت = ماساخیل" - "ایسادون = عیسی خیل" - "کاشاغان = قطغن" - "اسپس بولداغ = سپین بولدک" - "ا-زاره = هزاره" - "موساهاها = موسهی" میباشند ، چونکه کلمات زبان (ایغوری) با کلمات فارسی - پختو هم ریشه ، یعنی خویشاوند نیستند ! هکذا کلمات و نامهای "اولنگ، یکاولنگ، سالنگ، جاغوری، خوست، خدران، ارگون، کرلان و زابلستان "که داکتر روغ ادعا دارد مربوط بزبان (ایغوری) میباشند ، این نامها وکلمات ایغوری نیستند ، بلکه ریشه های آریایی (اوستا و سانسکرت) دارند . اگر شخص دیگری ادعا کند که این کلمات مغولی یا تبتی یا افریقایی میباشند ، اقای روغ برای رد چنین ادعایی چه دلایل علمی دارد ؟

یک طریق علمی برای ثبوت اصالت وقدامت کلمات یک زبان، ارزیابی ساختمان صوتی کلمات است و اینکار بعلم(فونتیک و فونولوجی – علم الاصوات یاصوت شناسی) تعلق میگیرد. در بانک جهانی اصوات حدود 73 صوت وجود دارد وهرزبان زنده وکشف شده (زیراهنوزهم بعضی زبانها وجوددارند اما تشخیص و شناسایی نشده اند) ازهمین بانک سهم خودرا میگیرد. اما ارزش صوتها (مخرج وچگونگی عبور آن از حنجره) متفاوت است ، مثلا : (/ص/ و /س/) – (/ث/و /س/) -(/ط/و /ت/) –(/ظ/و /ز/) –(/ض/و /ذ/) هرکدام دارای مخرج و ارزش متفاوت صوتی است. کلمه، "ا-زاره" اززبان مغولی را که آقای روغ معادل(هزاره) میشناسد ، یک شناخت غیرعلمی وسمچوتکی است. آیا ارزش صوتی وطرز تلفظ "ا-زاره" با (هزاره) یکسان است؟ ایا صوت اول درهردو کلمه /ا/ است یا /هه/ ؟ آیا صوت وسطی هردو کلمه /ز/ است یا /ذ/ یا /Z/ یا /ظ/ یا /ض/ ؟ صوت /ر/ درزبانهای فارسی وپختو شاید دارای عین ارزش صوتی باشد ، اما دریکعده زبانها این صوت به /R/ ودرعدهٔ دیگر به /L/ تبدیل شده - هکذا دریکعده زبانهای دیگر صوت / P / به /H/ تبدیل شده، هکذا ارزش صوتی کلمهٔ("STHANA" "درزبان (ایفوری) معادل(ستانه) پختو و (آستان) و (آستانه) فارسی نمیباشد– آستان درفارسی بمعنی زمین و ایالت است ، و هرگاه بقسم پسوند درپهلوی اسم خاص قرار گیرد معنی آن(کشور) یا (سرزمین) میباشد ، مثلا: (افغان+آستان =افغانستان) –(هندو+آستان = هندوستان) –(انگلیس+آستان = انگلستان)- حتی ترکیب نام (خراسان) = (خر+آسان) نیست، بلکه(خور+آستان)است ، بمعنی

(ایالت آفتابی) یا (ایالت شرقی) که برای سهولت تلفظ باساس قانون حذف (آستان) به (آسان) تبدیل و (خراسان) شده است.

هکذا درمورد کلمۀ "پور" که تصور شده کلمۀ خالص فارسی نیست، اشتباه صورت گرفته: این کلمۀ اصیل فارسی است، ولی محقق معنی آنرا درست نفهمیده: (پور) درزبان فارسی بحیث اسم عام بمعنی پسروفرزند است، و فردوسی (پور زال) را بمعنی زاده یا مربوط بیک نسل خاص استعمال کرده، اما هرگاه (پور) بعد از اسم خاص درپهلوی آن قرارگیرد، بمعنی (گاه) به پسوند مکان تبدیل میشود- ترکیبات (گذرگاه، تفرجگاه، شکارگاه وغیره) -با ترکیبات (سلطانپور)، (کتهه پور)، (گنداپور) وغیره ازلحاظ مفهوم (مکان) دارای عین معنی میباشند، یعنی پسوند /گاه/ و پسوند / پور/ هردو پسوند مکان میباشند - کلمۀ پور بحیث پسوند مکان در ترکیب (سلطانپور)، یعنی (مکان یا جای سلطان) –(کتهه پور)= مکان یا جای "کتهه" (کتهه درپشتو بمعنی پایان- پایان جاه–درسرخرود قریه ای "کتهه پور" نام دارد)، (گنداپور) = مکان یا جای گندا (گندا کلمه سانسکرت است و شاید نام یکی از مشاهیر هندو باشد). درین نوشته تخته و تباشیر وجود ندارد، من سعی میکنم مطالب را بزبان عام تشریح کنم. کلمۀ (پور) درکتیبه (بغولانگه) با قدامت 2300 سال قبل نبز ثبت است که مثال آنرا بعداً می بینید.

اقای داکتر روغ میفرمایند: ""بحث هائیکه ما تا کنون در ریشه شناسی دو کلمۀ (پشتو) و (پشتون) کرده ایم، قناعت بخش نیستند. با همان ابزارهای زبانشناسی مسلم است که نمیتوان ادعا کرد که از (پخت) به (پختون) عبور شده است، یعنی اینگونه نیست که (پکت) و

(پخت) بوده ، بعدا (پختون) شده است ، کلمه پشتون یک کلمهٔ مشتق نیست ، با ارزش ترین راهنمایی در بارهٔ کلمهٔ پشتون ازاستاد سعید نفیسی است که نشان میدهد که یکی از اقوامی که طی مهاجرت های اولی بکرانهٔ شرقی مدیترانه رسیده بودند (بهتون) نامیده میشده اند ، که بعداً بسرزمین ما رسیده اند وخود را (پشتون) نامیده اند ، این تبیین ازین جهت مستحکمتر میشود که پسوند (تون) بحیث پسوند نام، ریشه مصری دارد ، بمانند (ایخاتون) و دیگران. " "

من میگویم و برگفتهٔ خود تاکید واصرارمیکنم که تبیین فوق الذکرآقای داکتر روغ بخاطری بسیارخام بلکه شطحیات میشود که (تون) در زبان پشتو پسوند نام نیست ، بلکه پسوند مکان است مثلا:(پوهنه + تون = پوهنتون) -(درمل + تون = درملتون) -(زیژند + تون = زیژنتون) ، و کسانیکه پختون هستند واین نوشته را میخوانند باید شهادت بدهند که (تون) پسوند مکان است ، نه پسوند نام.

داکتر صاحب روغ درکلمهٔ (ایخا تون) پسوند /- تون/ پختورا بحیث پسوند نام معرفی کرده ، اما درقدم اول معلوم نیست که کلمهٔ مذکور (ایخاطون) است یا (ایخاتون) ؟ اگر (ایخاطون) به /ط/ باشد ، کلمه ایست مربوط بفامیل زبانهای (سمتیک) که دو شاخهٔ آن (یکی آرامیک یا آرامی) مرده ، و دوشاخهٔ دیگر آن ، (هیبرو) و(عربی) ، زنده اند ، اما من نمیدانم که (ایخاطون) بشاخه های مرده تعلق دارد یا بشاخه های زنده ؟آقای روغ باید مینوشت که کلمهٔ (ایخاتون) را ازکدام مرجع ومنبع گرفته تا دربارهٔ آن قضاوت مستند صورت گرفته میتوانست. بتصور اینکه (ایخاتون) را از کدام منبع ایرانی گرفته باشد ، یعنی به /ت/ باشد ، زیرا ازیکطرف نام سعید نفیسی ذکرشده ،

ازجانب دیگر ایرانیها اکثرکلمات عربی دارای صوت /ط/ را به /ت/ مینویسند ، درینصورت کلمۀ (ایخاتون) پسوند (تون) ندارد ، بلکه مرکب است از دوکلمه (ای + خاتون = ایخاتون) – خاتون (به /ت/) کلمه ترکی است بمعنی زن عالیجاه و دارای مقام بلند. بنابرآن نام (ایخاتون) با املاء صوت /ت/ ریشۀ ترکی پیدا میکند. و اگر این ترکیب (ایخا + تون) باشد ، درآنصورت یک کلمۀ شبیه الصوت تقلیدی است که مثالهای آن در بالا توضیح شده وبخاطر پسوند (تون) آن بهیچوجه یک کلمۀ پختو بوده نمیتواند ، زیرا زبان پختو بخاندان زبانهای هند - اروپایی تعلق دارد نه بخاندان زبانهای سمتیک. اینکه جناب محقق از ترکیب کلمات(ایخاتون) و (بهتون)تصورکرده که پسوند (-تون) آن یک پسوند زبان پختو میباشد ، آیا کلمات فارسی (چهلستون) و (گلاباتون) و کلمات انگلیسی (واشنگتون) (باستون) و (اسیتون) نیز ریشۀ پختو دارند ؟؟

چون درنوشتۀ بالا آقای داکترروغ از "ریشه شناسی " یاد کرده، چنین می نماید که نام ریشه شناسی را شنیده ولی با آن آشنایی ندارد.

نکتۀ انتقادی که به آقای داکتر روغ متوجه میشود اینست که در مورد ریشه وانشعاب زبان پختو چرا از آثار وتحقیقات علمای افغان از قبیل مرحومین علی احمد کهزاد ، پوهاند حبیبی، پوهاند رښتین، پوهاند ترِی، پوهاند الهام و پوهاند زیارکه اخیرالذکرالحمدلله حیات دارد استفاده نمیکند ، که بیک نوشتۀ کهنه وغیرذیصلاح سعید نفیسی اتکا کرده آنرا " "باارزش ترین راهنمایی دربارۀ ریشه یابی کلمۀ پشتو " " خوانده است !؟ سعید نفیسی ادیب ونویسندۀ خوب زبان فارسی بود ، اما او و هم داکتر خانلری هردو زبانشناس نبودند ، یعنی

علم زبانشناسی را تحصیل نکرده بودند ، بلکه از طریق دانش ادبی خود بساحۀ زبانشناسی دست درازی میکردند ، نتیجۀ مزخرف این نوع تشبثات غیر ذیصلاح این بود که چنانچه آقای روغ نقل قول کرده ، سعید نفیسی قوم پختون را از " "کرانۀ شرقی مدیترانه که (بهتون) نامیده میشده " " قلمداد کرده است - این (بهتون) نام کدام شهر درحوزهء مدیترانه نیز یکی از همان نوع کلمات تقلیدی است که تصور کرده باشند پسوند (تون) آن بزبان پختو تعلق دارد !؟

برای معلومات هموطنان بعرض میرسانم که درزمان حیات سعید نفیسی دولت ودانشمندان ایرانی زبان پختو را خواهر زبان دری ندانسته بلکه منشعب از سانسکرت میخواندند و این لجاجت آنها تا دهۀ شصت دوام کرد. اما درنتیجۀ چند کنفرانس علمی که دردنمارک ولندن صورت گرفت ، زبانشناسان معتبر اروپایی - امریکایی فتوای قطعی صادرکردند که زبان پختو منشعب ازسانسکرت نبوده بشاخۀ اوستایی تعلق دارد - بعد از آن دولت ایران زبان پختو راخواهرزبان فارسی - دری قبول کرد. تلاش سعید نفیسی که بدخواه زبان پختوبود ، وهم اوزبانشناس نبود ، همانست که ریشۀ زبان پختو را "بکرانه های شرقی مدیترانه " وصل میسازد وخوش باوران دیگری هم بالای چنین یک استنتاج مزخرف اتکاء میکنند .

یک قسمت نوشته ومدعیات فوق الذکرآقای داکتر روغ بعلم تاریخ تعلق میگیرد ، من مورخ نیستم وسبق های تاریخی را ازقلم توانای مورخ نامدار وطن استاد سیستانی می آموزم وبرایش صحت خوب و دوام عمر استدعامیکنم. اما تاجائیکه مدعیات آقای روغ بعلم زبانشناسی تعلق میگیرد ، مکلف میباشم درزمینه روشنی اندازم.

آقای روغ میفرمایند : " " بحث هائیکه ما تاکنون در ریشه شناسی دو کلمهٔ (پشتو) و(پشتون) کرده ایم ، قناعت بخش نیستند... " " من نفهمیدم که درین کلمهٔ "ما " چه کسان شامل و بحث کرده اند ؟ آیا کدام زبانشناس یا ریشه شناس درین "ما " و درین بحث شامل بوده؟ پس اسم و هویت او معرفی شود !

آقای داکتر روغ میفرمایند : " " باهمان ابزار های زبانشناسی مسلم است که نمیتوان ادعا کرد که از (پخت) به (پختون) عبور شده است ، یعنی اینگونه نیست که (پکت) و (پخت) بوده ، بعداً (پختون) شده است .. " " باساس معرفت این طالب العلم با "ابزارهای زبانشناسی "، این افزارها عبارتند از: علوم فونتیک ، فونولوجی، نحو ، معانی، زبانشاسی تاریخی(خواندن کتیبه های تاریخی و بازسازی کلمات آن) ، زبانشناسی روانی، زبانشناسی عصبی، زبانشناسی فزیکی (تشریح آن قسمت اعضای بدن انسان که به تولید صوت و گفتار زبان تعلق دارند) ، زبانشناسی مقایسی وچند شعبهٔ دیگر. من باید بفهمم که اقای داکتر روغ و دوستان شان که درین مباحث اشتراک داشتند بکدام یک از افزار فوق الذکر مهارت یا بلد یت داشتند ؟ ودرجای دیگر مقالهٔ خود آقای روغ میپرسد: "چرا ما برای یک قوم دو نام داریم: پشتون و افغان ؟ "

ازین سوالات وبیانات معلوم میشود که نه خود داکتر روغ ونه همکاران او(اگر کسی باشد) ، هیچ کدام شان بهچیک از افزارهای فوق الذکر بلدیت نداشته اند ، حتی مطالعات کافی درین باره انجام نداده اند. اینک من بنوبهٔ خود بسوالات بالا مختصرجواب میگویم، چونکه این مسایل بمسلک من ارتباط دارند ، و از پوهاند داکتر

زیارو سایرزبانشناسان توقع دارم درجائیکه من اشتباه کرده باشم - هرانسان ،خصوصا یک پیرمرد 85 ساله خالی از اشتباه بوده نمیتواند - اشتباه مرا تصحیح کنند. بلکه پوهاند زیار باید درین مباحث سهم بگیرد ، چونکه سابقۀ طویل تحقیق وتتبع درین رشته دارد.

دربالا گفتم که کلمۀ (افغان) از شمال افغانستان ازمنطقۀ خراسان توسط عربها از کلمۀ اوستایی (اپگان) ساخته شده است- چونکه درزبان عربی اصوات /پ/ و /گ/ وجود ندارد ، عربهای فاتح /اپگان/ را /افغان/ خواندند. اما ریشۀ کلمۀ (پختون) از مشرق افغانستان از آثار زبان سانسکرت کشف شده است. (اپگان) اوستایی درخواهر زبانش سانسکرت، هویت قومی بنام (پگهت) یا (پکهت) ثبت شده است و این دو کلمه بسیار شباهت دارند ، یعنی صوت /ن/ اوستا به صوت /ت/ درسانسگرت تبدیل گردیده ، و صوت /ا/ اوستا به صوت /هه/ درسانسگرت تغیریافته واین نوع تغییرات درهمه زبانها دیده شده است. قبل ازآنکه بتوضیح بیشتربپردازم، برای معلومات عامه بعرض میرسانم که درهمه زبانهای جهان اصوات کلمات در مرور هزاران سال تغییرمیکنند ، وعلم زبانشناسی متحول شدن اصوات کلمات زبانها را از ورای چهارقانون مطالعه میکند:

ابدال (تبدیل شدن یا تعویض یک صوت با صوت دیگر) مثلا: درپختو (ورخ) به (روځ) -(نمنځ) به (لمنځ) - دردری (آب) به (او) و(دیوار) به (دیوال) درگفتار تبدیل میشود.

حذف (ازبین رفتن اصوات زبان) مثلا درزبان دری: (گاو) به (گو) - (خواب) به(خو) تغییرمیکند.

ایـزاد (اضــافه شـدن یـک صـوت) : درزبانهائیکـه تشـخیص جـنس (تـذکیروتانیث) صـورت میگیـرد ، بشـمول زبـان پختـو ، بـرای سـاختن کلمۀ مونث ازقانون ایزادکارگرفته میشـود ، یعنی (ونـد) هـای مختلف بکلمـات اضـافه میشـوند. کلمـۀ انگلیسـی (although) کـه ارزش صوتی آن /alzo/ چهار صوت است ، آنرا با هشت حرف می نویسند.

مقلوب (سرچپه شدن اصوات) مثلا: درزبان پختومثالها زیاد است: (ږغ) به (غږ) – (پخه) به (خپه).

اکنون چند مثال ازکتیبۀ معروف سرخ کوتـل کـه از بغلان(بغولنگـا) کشـف شـده وقـدامت بـیش از دوهـزار سـال مادرزبان دری را درخـاک افغانسـتان ثابت سـاخته است، از زوایـه تغییراصوات زبان ملاحظـه کنید:

ا م بو رزو نهر (بـه کسـرنون) - ا م کوزگاشکی پوهر - ا م ا ستیل
منم بو رزو مهر منم کوزگاشکی پور منم رئیس

(در مـتن فـوی /نهـر/ بـه /مهـر/ و /پـوهر/ بـه/ پـور/ درمرورزمـان تعییریافته است.)

مالیز ماپیدو ریخس یی اوت یی استسکوم ساد اخشت ریگ کرد (بکسر کاف).

مادزپدرود نخواهد شد چون آن خام چاه (را) خشت ریز کرد

(در متن فوق /مالیز/ به /مادز/ (مادر) - /اخشت/ به /خشت) - /ریگ/ به /ریز/ تغییریافته است

پیدی خودی فرومان ایی من نو بخت فرو کرن آب مگا و لی به خدای فرمان ایمن نو بخت پوره شد آب نکا هید (کم نشد).

(این جمله باید اینطور خوانده شود که: (بفرمان خداوند بخت او یاری کرد و آب کم نشد.)

در متن فوق /خودی / به / خدا / - / فرو / به /پوره / تغییریافته ، اما /آب/ تغییرنیافته است.

(یادداشت: در سه سطر بالا یکتعداد کلمات از متن 4 صفحه ای کتیبهٔ بغولانگا اقتباس شده است-کتیبه مذکور بزبانهای دری و یونانی مخلوط نوشته شده است).

زبانشناسان اروپایی بعد از شناخت و مطالعهٔ زبان سنسکرت (1) وسرود های (ریگویدا) درهندوستان ،آثارموجود در(زند) و(پازند) ، یعنی آنچه از زبان (اوستا-آوستا) باقی مانده، تحت مطالعه قرارداده باین نتیجه رسیدند که اوستا و سنسکرت دوخواهر زبان منشعب از مادرمشترک بوده، اما نشان واثری از مادرزبان مشترک نمانده است. این دوزبان بعد ازجدا شدن از همدیگر و سکونت بدو منطقهٔ مختلف، هرکدام بنحوی تغییر وتحول کرده است. البته ایرانیها مدعی بودند که اوستا منشعب از (فرس باستان) است، ولی برای ادعای خود شواهد علمی ومدارک تاریخی نداشتند ، زیرا زبان اوستا درمنطقهٔ خراسان وزابلستان خارج از مرزکشور فارس رایج بود و بقایای آن مثلا زبان دری ازمنطقهء افغانستان بکشور فارس رفته است. بهرحال، زبانشناسان ایران بعد از جرو بحث زیاد اکنون باین واقعیت اعتراف

کرده اند. اما درسیستم "فوقیت طلبی" "تعلیم وتربیهء ایران، هنوز هم مانند سابق تبلیغ میشود که همه چیز بایران تعلق دارد.

سرودهای (ریگوید) (2) که جنبه مذهبی ومقدسیت داشتند وحدود دوهزارسال بعد ازایجاد آنها هنگامیکه رسم الخط در هندوستان رایج شد ، شاید حدود دوهزارسال قبل نوشته شده اند - درین سرودها نام ومحل زندگی اقوام مختلف درج شده ، ازآنجمله نام ومحل زندگی قومی بنام (پکهت) چندبار وبتکرار بحیث یکی از برازنده ترین پیروان کیش مقدس ذکر شده است. درصفحات مختلف سرودهای (ویدی) نام این قوم بسه نوع تلفظ مختلف (پکهت) - (پکهتا) - (پکتها) وجود دارد ومحل زندگی شان دردوطرف کوه های سلیمان ذکر شده- دریکی ازین سرودها آمده که قوم (پکهت) در محاربهٔ 10 پادشاه آریایی که درکناردریای (راوی) بوقوع پیوسته بود ، شرکت نموده بودند(3). بقول

هیلی برانت(Hillebrandt) مورخ ومحقق درزبان و فرهنگ سانسکرت، درارا کوشیا (قندهار) مردمی سکونت داشت که شاه (واسودیوا) فرمانروای آن بود و این قبیله تحت قیادت خلف او، یعنی (اسوداس)، دامنهء فتوحات خود راتا وادی اندس وسیع ساخت و کارنامه های جنگی (واسودیوا) بطور افسانه یادمیشد. (4)

حالا ببینیم که کلمهء / پکهت/ چطور به / پختو/ و / پختون/ تبدیل شده است ، و این توضیحیست باساس معیارهای علم زبانشناسی:

صوت / س/ درزبان سانسکرت و زبانهای منشعب از آن بطور عموم درمرورزمان باساس قوانین ابدال به صوت /هـ/ درزبانهای پختو

ودری تبدیل شده، مثلا : / سند هو / که در سانسکرت نام (دریای سند) است ، درزبانهای دری و پختو ابتدا /هندهو/ شده ، یعنی صوت / س/ به /هه/ تبدیل وبعداً بقرار تعامل حذف، صوت /هه/ از بین رفته و / هندو / شده ، یعنی /هه/ دومی نیز حذف شده است.

اما باید ملتفت شد که مخرج و تلفظ صوت /هه/ سانسکرت مانند /هه/ درزبان دری و پشتو نبوده، بکلی متفاوت است، و آنرا افغانها مانند همزۀ عربی ، باستثنای کسانیکه زبان اردو راخوب میدانند ، درست تلفظ نمیتوانند. بهمین لحاظ صوت دوم /هه/ از کلمۀ /هندهو/ حذف شده است.

مثال دیگر کلمۀ / دست/ درفارسی است که درسانسکرت /هسته/ و درفرس باستان / دسته/ میباشد - درین مورد / هه/ سنسکرت به / د/ تبدیل شده است .

مثال دیگر کلمۀ / بوم / فارسی بمعنی زمین وزادگاه - درسانسکرت / بهومی/ - دراوستا /بومی/ - ودرفرس باستان هم / بومی/ میباشد. درین مثال بازهم /هه/ سانسکرت حذف شده است.

مثال دیگر کلمۀ سانسکرت /جهوا / است که بزبان پختو / ژبه/ شده است. رویهمرفته درتغییر وتحول کلمات زبانها ولهجه ها ، اصوات علت(واولها - مصوتها) بطورعموم اولتر تبدیل وتنقیص (حذف) میشوند. دربعضی موارد ، برای دوباره سازی کلمات ازریشه های کهن، سه یا چهار قانون فوق الذکر یکجا تطبیق میشوند ، و مثال آن کلمۀ / ایران/ است که از ریشه /آریه/ ساخته شده ودر یکی ازمقالات قبلی من توضیح شده است.

تا اینجا باین نتیجه میرسیم که با درنظر گرفتن قوانین و تعلاملات فوق الذکر از کلمهٔ / پکهت / سا ن سکرت صوت / هه/ درزبان پختو حذف شده و / پکت/ بوجود آمده است. صوت /ک/ از آنجمله صوت هائیست که استقرارنداشته و دراکثر زبانها به /خ/ ومعکوس آن /خ/ به /ک/ تبدیل شده است. لهذا درزبان پختو / پکت/ به / پخت/ تبدیل شده است. چند مثال دیگر از تغییروتحول اصوات را ذیلا می خوانید:

کلمهٔ /جماکه/ سانسکرت ، بمعنی (زمین) ، درزبان پختو / ځمکه/ شده ، یعنی /ج/ به /ځ/ تبدیل شده - /نام /و /نامن/ سانسکرت در پختو /نوم/ شده - /کشپا / سانسکرت درپختو / شپه/ شده - /دس/ سانسکرت درپختو /لس/ شده - / پد / سانسکرت بمعنی (راه یا پل) درپختو / پل/و / پلي / شده - /گهرم/ سانسکرت درپختو / گرمی/ شده - /گیری / سانسکرت بمعنی (کوه) درپختو /غر/ شده - / نمس/ سانسکرت بمعنی (طریق عبادت) درپختو /لمنځ/ یا / نمنځ/ شده است - /گودهوم/ سانسکرت درپختو /غنم/ شده - /اشوه/ سانسکرت درپختو /آس/ شده - عدد /ایک/ سانسکرت درپختو / یوه/ شده عدد / دوا / سانسکرت در پختو / دوه/ شده و ... ازین مشابهت ها نباید استنتاج کرد که پختو منشعب از سانسکرت است یا همه کلمات خود را از سانسکرت گرفته، همین نوع مشابهت ها در زبان دری نیز وجود دارد ، چونکه سانسکرت خواهرزبان اوستا میباشد. اما ازآنجائیکه قوم پختون در مجاورت مدنیت سانسکرت زندگی داشته، داد وگرفتهای فرهنگی یک امر طبیعی بوده است.

حالاببینیم که / پخت/ چطور / پختون/ شده است : درهمه زبانها وندها (پیشوند وپسوند) و دربعضی زبانها علاوتا (میان وند) وجود دارد. از جملۀ پسوند های زبان پختو، دو (وند) آن در ساختمان کلمۀ پختو/ و / پختون/ ازریشهء / پخت/ ، رول داشته اند : یکی پسوند/– و/ و دیگری پسوند /– ون /. دردستور زبان پختو هرگاه پسوند / – و/ بکلمات چسپانده شود، دومعنی دربرمیدارد: یکی معنی (نسبت) ، دیگری معنی (قوم) ، مثلا : دیگان + و = دیگانو – خوگیان + و = خوگیانو – شینوار+ و = شینوارو ، وامثالهم . لهذا پخت + و = پختو – پښت + و = پښتو – این کلمه درزبان پختو معنی قوم و زبان هردو را دارد .

پسوند دوم / – ون/ است که با ایزاد آن بکلمات، (اسم صفت) بوجود می آید، بمثالهای ذیل توجه کنید: خلاص + ون = خلاصون – تړ + ون = تړون – سم + ون = سمون – کړاو + ون = کړا ون – پاس + ون = پاسون – ژوند + ون = ژوندن – گډ + ون = گډون ، و امثالهم .

بنا برآن : پخت + ون = پختون --- پښت + ون = پښتون

ناگفته نماند که این زبان ملی درلهجهٔ سمت مشرقی افغانستان / پختو / تلفظ میشود ، اما درلهجهٔ قندهار صوت /خ/ به / ښ / تبدیل و / پَښتو / میشود ، ولی این صوت / ش/ دری نیست، بلکه ارزش صوتی آن بسیارنزدیک به /خ/ پختو است.

در ولایت کنر شهری وجود دارد بنام / پښت / که چنانچه از نام آن مشهود است، از قدیم ترین ایام محل زیست پختونها بوده است.

رساله ای بقلم مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک را زیرترجمه دارم که بارتباط داعیهٔ پشتونستان در سال 1954 درلندن نشروتوزیع کرده بود. درین رساله درتمام موارد نام پختون و پختونستان ذکر شده، ودلیل آن اینست که انگلیسها درمدت تهاجم واشغال شان درصوبه سرحد وهم درآثار انگلیسی نام این قوم را (پختون) و نام موطن شان را (پختونستان) ذکر کرده اند . نام (پشتونستان) به / ش/ فارسی، یک اختراع سیاسی جدید است که دردوره‌ء صدارت مرحوم شاه محمود خان درمطبوعات افغانستان رویکارآمد .

این بود توضیح وتشریحی از زاویهٔ معیارهای علم زبانشناسی که چرا " " یک قوم دونام دارد: پختون و افغان ؟ " " - و این ادعای محقق مذکور که : " " اینگونه نیست که (پکت) و (پکهت) بوده، بعداً از (پخت) به (پختون) عبور شده است... " " - و نیز در رد ادعای غیرعلمی و تصوری دیگر او که " "کلمهٔ پشتون، یک کلمهٔ مشتق نیست... " " (یعنی اویغوری ها یا سعید نفیسی آنرا ساخته است !؟) ، میگوئیم که کلمه / پختو / یا / پښتو / یک کلمه مشتق است و ما ریشه و اشتقاق آنرا دربالا توضیح کردیم

سخن آخر اینکه نوشتن کلمه (پښتو) و (پښتون) به / ش/ فارسی غلط است. درین مقاله هرقدر کلمهٔ (پشتون) به / ش/ فارسی که می بینید ، نقل قول است از نوشتهٔ آقای داکتر روغ.

من این تشریح را حسب الوظیفه نوشتم تا اذهان نسل جوان افغان درین مورد روشن ساخته شود - سفارش من به نسل جوان اینست که درمورد مسایل تاریخی و زبانشناسی بهر نوشته و هرادعایی باور واتکاء نکنند ، مگر اینکه بمقابل شان یک مورخ یا یک زبا نشناس قرارداشته باشد - بهمین ملحوظ ، بعد ازین من در مسایل زبانشناسی در انترنت چیزی نمی نویسم، مگر اینکه در مقابلم یک زبانشناس قرار داشته باشد و با ابزارهای علم زبانشناسی که در بالا معرفی شده آشنایی مسلکی داشته باشد. درعین زمان از زبانشناسان افغان احتراما تقاضا میشود این مقاله را بخوانند و بالای کمبودیهای آن نقد وتبصره کنند .

هر نوع سوال، انتقاد یا تبصره ای که هموطنان محترم بالای مطالب مندرج درین رساله داشته باشند ، بسیار ممنون میشوم اگر نظرات خود را به آدرس ذیل ارسال کنند ، واطمینان میدهم که نظرات شان ناخوانده و لاجواب نخواهد ماند.

---

(1) سنسیکرت از سه کلمه ترکیب شده: /سن / بمعنی (خوب) - /سی / بمعنی یکجا وبهم پیوسته - / کرت/ بمعنی ساخته شده = (بخوبی و زیبا یی آراسته شده).

(2) کلمهٔ ترکیبی / رگوید / یا / رگویدا / : جزء / رگ / بمعنی (مقدس) - جزء / وید / یا / ویدا / بمعنی (دانش) = دانش مقدس ، دانش مذهبی.

(3) و (4) مولوی یعقوب حسن خان، تاریخ مختصر افغانها ، 1312 شمسی - سالنامه های سال 1312 و 1313 - چاپ مطبعه کابل

و من الله التوفیق

با عرض احترام - داکتر سید خلیل الله هاشمیان

۱۲ جولای 2013

DR. S.K. HASHEMEYAN

P.O. BOX 418

MONTCLAIR, CA 91763 – USA

E-mail: afghanmirror3@yahoo.com



Sayed Khalilollah Hashemeyan (Ph. D.)

A LINGUISTICS STUDY OF BEDIL'S POETRY

BY

SAYED K. HASHEMEYAN (PH.D.)
FORMER PROFESSOR OF KABUL UNIVERSITY